

چنانکه شب در هوای دلبندهاں بیش از بلبلای که قراز شاخسار نواگری دارد نختنی و تا سپیده بیاد زیبا رخاں چشم برهم نهادهی . نسبت بمردان متواضع و فروتن و خدمتگزار بود و پدر را بر سرخوان برعایت ادب ملازمت میکرد .

۵- توصیف رئیس روحانی صومعه

(از مقدمه داستانهای کنتربوری)

زنی تار که دنیا که منصب رئیس صومعه داشت نیز جزو مسافرین بود که تبسمش شیرین و از سادگی و شرم وی حکایت میکرد . نامش مادام گلانتن بود و این اسم با کار وی که تلاوت ادعیه در تمازخانه با آهنگ گیرنده بود مناسبتی داشت . هرگز سخن جز بتانی و آهستگی نگفتی و زیر لب زمزمه دعا داشتی . زبان فرانسه را خوب میدانست اما این هنر را مدرسه استراتفوردر انگلستان فرا گرفته و بیاریس نرفته بود تا با آهنگ ساکنین آن شهر آشنا باشد . در هنگام غذا خوردن نهایت با احتیاط و مؤدب بود چنانکه چیزی از دهان وی نیفتادی و انگشتانش با چربی آلوده نشدی . لقمه را آنچنان کوچک بر میداشت که قطره یا ذره‌ای از آن بر پیراهن وی نمیچکید و با همکاسه‌ها با ادب و رفق و مدارا رفتار مینمود . پس از نوشیدن آب یا دیگر شربت‌ها لبان را پاک میکرد و ته جرعه در جام خویش نمیگذاشت و برای تناول غذا با حسن سلیقه مختصری از خوان پیش خویش مینهاد . رفتارش موقر و دلنشین و سخنش گیرنده و شادی‌انگیز بود و هیچگاه جانب ادب را فرو نمیگذاشت . روی هم همه اطوارش با مقام روحانی که داشت متناسب بود .

این زن بسیار مهربان و نازک‌دل و نیکوکار بود . اگر سوشی را در تله گرفتار میدید اشکش از دیدگان فرو میچکید . چند سگ کوچک داشت که بدست خویش گوشت و شیر یا خرده نان بدهانشان میگذاشت و اگر یکی از آنها رنجور میگشت یا کسی با تازیانه آنها را آزار میداد دل نازکش میشکست زیرا دلی نرم و رقیق و وجدانی تابناک داشت .

بلندسر بلندش با نهایت نظافت بزیر گلوگره خورده ، بینی کشیده و متناسب
چشمائی آبی و مانند آئینه درخشان ، لبی گلگون و نرم و دهانی تنگ داشت ، اما
پیشانی وی وسیع و گشاده بود ، جبهه بلندش با نهایت سلیقه دوخته شده و بر اندام
متناسب و بلند وی موزون بود .

سبجهای از سر جان دور بازویش پیچیده و برشته و منجوق سبز مزین گشته و
بر آن گلی از طلا آویخته و روی آن جمله ای بزبان لاتین حک شده بود .

فصل سوم

پیرز پلومن

در قرن چهاردهم یعنی در همان هنگام که خامهٔ چویر بنکارگری مناظر و توصیف مردم زمانه مشغول بود در انگلستان داستان مذهبی بزرگی بنام «سیر پیرز پلومن»^۱ پرداخته آمد که از لحاظ عظمت و ابهت موضوع، قدرت و گیرندگی سبک و صمیمیت و ایمان گوینده به اعتقادات خویش جز کتاب داستان خنده‌آمیز آسمانی تألیف دانته ایتالیائی مانندی ندارد، ناظم این داستان زیبا چنانکه از افکار منظوم وی ظاهر است مردی متقی و مؤمن و از پیروان ثابت اعتقاد فرقهٔ کاتولیک است، اما در عین حال نیز هم حقیقت‌جوی و هم خیال پرست است و نظرش باصلاح مذهب مسیح و از میان بردن خرافات و کوتاه کردن نفوذ ناسالم کشیش‌ها و علمای روحانی است. این مزایا داستان او را اهمیت و اعتباری بزرگ بخشیده و مورد توجه دانشمندان و متفکرین دورهٔ خویش ساخته است چنانکه در قرن چهاردهم که چاپ هنوز رواج نیافته و زحمت استنساخ فراوان بود از داستان وی نسخه‌های بسیار برداشته شده است. ناظم این داستان اشعار خویش را بسبک شعرای انگلوسا کسون منظوم ساخته یعنی بجای قافیه بقشار آواز و تکرار یکی از حروف در مصارع (التیریشن) بسنده کرده است و چون از دورهٔ او سبکی که بنام کلاسیک معروف است و در فصول بعد در آن بتفصیل سخن رانده خواهد شد رواج یافته بود و طرز کهنه تدریجاً از میان میرفت. این اثر نفیس قرن‌ها در پردهٔ خفا مستور و گمنام مانده بود تا در قرن بیستم که

کنجکاوی ادبی رونق گرفت بار دیگر توجه مشتاقان آثار زیبای ادبی را جلب نمود. نویسنده و ناظم داستان درست مشخص نشده است و جز آنچه گوینده در ضمن ابیات راجع بشخص خویش نگاشته اطلاع درستی از او در دست نیست. آنچه محقق است اینست که نام وی ویلیام بوده و قدی بلند داشته است که دوستان وی آنرا وسیله شوخی قرار داده و او را بلقب لانگلاندا معروف ساخته اند. این گوینده شهر لندن را خوب میشناخته و احتمال نزدیک یقین اینست که از اهالی کلیسا و کارش خواندن ادعیه و سرودهای مذهبی بوده است.

ناظم داستان از چندین جهت با چوسر اختلاف مشرب و سبک و طرز بیان دارد: چوسر واعظ و متفکر روحانی نبود و خامه وی بکلک موئین نقاشی می ماند که جهان را چنانکه بدیده نقاش می آید ترسیم میکند و این جهان جهان عادی و معمولی است و روی هم رفته نظم و ترتیب در آن حکمفرما بوده و هیچ کاری بی حساب نیست. اما جهان «پیرزپلومن» پر از شقاوت و فساد است؛ رحم و عدالت در آن نایاب و جهانیان وظایف انسانیت را فراموش کرده سنگین دل و ناسپاس و تهی از سروت و کرمند. در این میان تنها شاه بداد گری پرداخته و احیاناً یکی دو تن از بزرگان بزبور امانت و سردانگی آراسته اند. کشاورز که کشور از دست رنج وی نواله میخورد نیز هر چند بکمال انسانیت نرسیده اما راستکار و متدین است و اوست که سرمشق ایمان و صفای قلب و رحم و سروت است. غیر از این سه گروه دیگران از قضات و اشراف و سوداگران و مردمیکه بکار دین و دلالت روحانی مردم میپردازند همه احکام خداوندی را بطاق نسیان نهاده اند. در این میان گروه بیشماری طفیلی و تن پرور که خود خدستی نمیکنند و چشم بدست دیگران دوخته ریزه خور خوان مردمند کشور را از هر سوی فرا گرفته اند. منظومه پر از سیرها و مکاشفات است که گاهی روشن و زباندار و استادانه و گاهی آشفته و مبهم و پیچیده است. در صحنه ای که شاعر جلو خویش مشاهده میکند

اشخاص بیشمار از هرزی و پیشه در جنبش و حرکتند و این اشخاص گاهی انسان‌های حقیقی و گاهی مظاهر جسمانی خصال و سرشته‌های گوناگونند.

بانوئی بر پشت محتسبی سوار است و بسوی کلبسای وست مینستر می‌رود و این بانو مظهر پاداش کردار نیک است. فسق و مجامله و هفت گناه کبیر یعنی شرور و خشم و تنبلی و شکم‌خوارگی و حسد و حرص و دروغ بقالب انسان درآمده و بین کارگران که پیاده‌خواری نشسته‌اند حرکت میکنند. جبر و تفویض و دجال و پیری و ناتوانی نیز بصورت انسان درآمده‌اند. اما این همه تصویرهای خیالی باخامه حقیقت جو ترسیم شده و مانند آنست که نقاشی چهره دست آنها را بر صفحه‌ای مصور ساخته و در آنها جان دمیده باشد.

از این داستان منظوم سه متن مختلف در دست است که آغاز آن‌ها یکسان است ولی بتدریج پایکدیگر فرق پیدا میکنند. آغاز داستان رؤیائی است که شاعر می‌بیند و سیر هائی است که در آن رؤیا برای وی پیش می‌آید، پس از آن سه تن دیگر که آنها را نکوکارا^۱ و نکوکارتر^۲ و نکوکارترین^۳ نام نهاده هر یک باقتضای ایمان و آراستگی که دارند مکاشفه و سیری دارند.

بسیاری از خصال و عواطف که در این داستان بصورت اشخاص درآمده و سخنانی دارند مظهر شک و تردید و استدلالات شاعرند که می‌خواهد بداند نتیجه ایمان چیست و مزای نیکوکاران و بدکرداران چگونه است و کدام عمل انسانی میتواند وی را بسعادت جاودان راهبری کند. در این منظومه گاهی سباحث پیچیده و مطول مذهبی که در قرون وسطی مردم را مشغول میداشت با افکار ساده و لطیف شاعرانه آمیخته است چنانکه در مسئله عاقبت کار مشرکین نیکوکار دچار حیرانی و تردید است زیرا بنظر وی عقاب آنها با عدل باسط خداوندی درست نمی‌آید و بالاخره مسئله را بدینگونه حل میکند که اینگونه ارواح ناسید و مایوس نخواهند ماند و انتظار بخشایش دارند.

از لحاظ زیبایی و لطف و ابهت ادبی نمیتوان این منظومه را نظیر کارهای Homer چوسر دانست و حقیقت اینست که استدلالات و مباحث مطول مذهبی منظومه را سنگین ساخته و مجال هنرنمایی شاعر را درنگارگری محدود کرده است. با وصف این آنجا که رؤیای «نکو کارترین» با وضع قرن چهاردهم متوجه میشود منظومه دلفریبی و گیرندگی مخصوص پیدا میکند. زیرا از یکطرف دجال پدید آمده و پیش پیش سوکب وی مرگ و هزال و طاعون که برپای و مردم مجرم ابقا نمیکند در حرکتند. دیری نمیگذرد که «وجدان» که سالها بود بخواب فرو رفته دیده میگشاید و بجستجوی نیکی در جهان میرود تا بجهانیان بفهماند که این کار تنها وسیله سعادت روحانی آدمی است و آنجا که هیچ بحث و تحقیقی گره از معمای لاینحل عالم حیات و سرای جاودان نمیگشاید تنها همین نیکوکاری سرچشمه فضایل انسان و موجب آسایش او خواهد بود.

۱- از مقدمه منظومه

در فصل تابستان، آنگاه که نور گرم و زنانه کننده خورشید باطراف می تافت، چنانکه شغل من اقتضا میکرد خویشتن را بالبسه شبانان آراسته و با آنکه در زندگانی بعبادت رهبانان ترك همه چیز گفته ام باز مانند آنان که بکار دنیا میپردازند سر بسیر این جهان و تماشای آفاق و انفس نهاده و در پی دیدن شگفتی های عالم خلقت بودم، با مدادی از روزهای اردیبهشت برداشته تل سالورن سیری برای من پیش آمده که میتوان آنرا از شگفتی های بزرگ شمرد.

در آن روز تن من از کثرت کار خسته و کوفته بود و بر کنار جویباری سر بر زمین نهاده بودم مگر دمی از خستگی بیاسایم، و بدانگونه که در آب جوی خیره گشته گذر آنرا مینگریستم دیدگان سرا خوابی شیرین و دلکش فرو بست. خواب

دیدم که در بیابانی وسیع هستم که هرگز در آن پای ننهادهام ، در طرف مشرق آن قصری بلند که بانهایت زیبایی و جلال ساخته شده نمایان بود . اینسوی آن قصر خندقی ژرف و در آن خندق سیاه چالی مهیب و تنگ و تاریک دیده میشد که هر بیننده را بوحشت میانداخت .

در آن دشت وسیع مردم گوناگون از هر پیشه و حرفه ، گدا و ثروتمند و کارگر و تن پرور دیده میشدند که بعبادت مردم این زمانه بکار یا سیر و تماشا میپرداختند . برخی از آنها بشخم و شیار زمین و افشاندن بذر و بستن مرز مشغول بودند و عرق از پیشانی آنها فرو میچکید و دسی آمایش نداشتند . اینها به تهیه نواله و مائندهائی که شکم خوارگان را بکارآید میپرداختند .

دسته دیگر وقت را به پوشیدن ثياب فاخر صرف کرده در میان دیگران بگشت و گذار و نشان دادن خویش مشغول بودند ، جمعی دیگر بخواندن اوراد و ادعیه و دادن کفاره گناهان پرداخته بامید وصول بسعادت اخروی روز میگذرانند . راهبات و خواهران صومعه های گوناگون که چشم از همه کس و همه چیز پوشیده و بدانچه حواس ظاهری بدان رغبت دارد از اغذیه مشهی والبسه زیبا و غیر آن روی بر تافته بودند در آن میان دیده میشدند .

گروهی دیگر سوداگری را پیشه ساخته و دسته ای از بدله گوئی و مسخرگی و خنداندن دیگران نان میخوردند . البته که در این پیشه گناهی نیست اما مردم آراسته را بدان رغبت و توجهی نشاید بود . ویژه که در میان آنها حقه بازان و تقالان که فرزندان یهودا بشمارند بدروغ گوئی و پست کردن خویش میپرداختند . «پول» حواری این طایفه را بزشتی نام برده و سخنان بسیار در مذمت آنان دارد که مجال ذکر آن نیست . آنقدر باید گفت که هر که سخن بگزافه و دروغ میگوید بنده شیطان و اسیر ابلیس است .

۲- توصیف حسد

از هفت گناه کبیر

حسد بادلی سنگین لب باقرار بگشاد و پس از آنکه مراسم دینی را که در موقع اعتراف معاصی فرض است بجا آورد شروع بسختن کرد. چهره وی بزردی سنگ بود و لباسی خشن که شرحش دشوار است برتن داشت و خنجری بر کمر آویخته بود، روی طیلسان بلند نیم تنه آستین کوتاه پوشیده و بگیاهی می ماند که مدتها در زیر تابش آفتاب خشکیده و شادابی و طراوت را از کف داده باشد. تنش از شدت خشم آماس کرده و اتصال لب خویش را میگزید و سشت گره کرده را بزمین و آسمان حواله می نمود و در گفتار و کردار، خویشتن را رنجور میساخت.

زبان وی با هر کلمه ای که ادا میکرد بمشابه زبان افعی بود که زهر خویش را به دوست و دشمن میریزد. مذمت دیگران، اغوای کسان، عیب جوئی و افترا و شهادت دروغ را همواره شعار خویش ساخته بود پس آنگاه چنین گفت: خداوند میداند که برای من مسرت انگیزتر است که آشنای من گیلبرت را بدبختی روی نماید تا آنکه خود در این هفته از طرف مردم نماینده و پیشوا شوم.

همسایه ای دارم که همواره بر او حسد میورزم و از وی پیش بزرگان و زورمندان بدگوئیها کرده ام مگر آنچه از مال اندوخته از وی بگیرند. برای آنکه دوستان ویرا دشمن کنم زبان من بیعتان و افترا همواره دراز بوده است. اقبال بلند و آراستگی وی بر من گران میآید. هر جا بتوانم بین کسان مجادله و مشاجره میاندازم تا شاید در آن عضوی ناقص شده و زندگانی کسی بیاد رود، اما اگر کسان را در بازار بنگرم فوراً بچرب زبانی پرداخته خویشتن را دوست آنان وانمود میسازم و این در هنگامی است که آنها را از خویشتن زورمندتر مشاهده کنم.

اگر روزی قدرت و دهاء مرا نصیب میگشت خداوند میداند که اراده من چه میخواست و چه میکرد.

گاهی که بکلیسا میروم در کنار محراب زانو زده بدستور کشیش برخلق زمانه دعا میکنم زیر لب تفرینی دارم و در مقابل فرزند مریم زانو زده مسئلت میکنم که خداوند همه را بعذاب و سوء قضا گرفتار سازد که بر کوزه شکسته من ابقا نکرده آنها ریز ریز ساخته اند.

فصل چهارم

شعرائی معاصر چومسر

۱- جان گاور^۱

در میان شعرائی که دوره چومسر را درك نموده‌اند جان گاور از همه مهمتر است. این شاعر بیشتر ایام خویش را در لندن گذرانیده در خدمت ریچارد دوم پادشاه انگلستان معروف بوده و بفرمان وی داستان منظوم خویش موسوم به «اقرار عاشق» را برشته نظم درآورده است. او در سال ۱۰۴۱ از حلیه بصر عاری گشته و تا پایان عمر در صومعه بسر برده و در سال ۱۰۴۸ بدرود حیات گفته و در یکی از محلات لندن در کلیسای سنت سویور^۲ مدفون است. روی سنگ قبر وی بعبادت قرون وسطی مجسمه سنگی او را که سرش روی سه جلد کتاب ادبی اثر طبع وی تکیه داده است مشاهده میتوان نمود و چون مقبره خویش را خود شخصاً طراحی نموده معلوم است که در زمان حیات خویش با آثار ادبی خود زیاد اهمیت و آنها را آثار خالصه میپنداشته است.

این شاعر هر یک از داستانهای منظوم سه گانه خویش را بزبانی جداگانه پرداخته است. چنانکه نخستین داستان منظوم وی موسوم باثینه آدمی^۳ بزبان فرانسه است. داستان دیگر وی معروف به فریاد اعتراض^۴ بزبان لاتین است و داستان موسوم به اقرار عاشق^۵ بانگلیسی نگاشته شده است، گذشته از آن پنجاه منظومه عاشقانه^۶

۱- John Gower

۲- St. Savionr

۳- Speculum Meditantis

۴- Vox Calamantis

۵- Confessio Amantis

۶- Cinquante Balades

نیز بزبان فرانسه بنظم درآورده و منظومه انگلیسی موسوم به ثنای صلح^۱ از وی بیادگار مانده است.

گاور چنانکه دیوانهای منظوم وی حکایت میکند از علما و دانشمندان زمان خویش بوده و در زبانهای بیگانه تبحری بسیار داشته است. از طرف دیگر مانند دیگر دانایان قرون وسطی شعر را وسیله تشریح عقاید علمی و فلسفی خویش قرار داده است چنانکه کلیه اشعار و حتی منظومات عاشقانه وی بمنظور تعلیم و ارشاد ساخته شده است و جنبه ادبی خالص آن چندان مهم نیست. از این رهگذر این شاعر درست نقطه مقابل چوسر است، زیرا چوسر هیچ منظور تعلیمی نداشت و هرچه می ساخت تنها بخاطر سرگرمی و اشتغال خاطر خویشتن و خوانندگان بود.

گاور مشربی اشرافی داشت و با کشاورزان و سردسیر که در پی اصلاح اوضاع اجتماع بودند مخالفت شدید میکرد، چنانکه در داستان اقرار عاشق بروحانیون اصلاح طلب انتقادات بسیار نموده و درباره آنان هجوهای زننده دارد. گذشته از آن بزبان انگلیسی چندان علاقه و میلی نداشت زیرا زبان فرانسه را که پدران و نیاکان وی از نرماندی بانگلستان آورده بودند شریفتر و نجیبانه تر پنداشته و برای تشریح و تبیین مطالب علمی و فلسفی نیز زبان لاتین را ترجیح میداد. داستان اقرار عاشق را هم که بانگلیسی نگاشت با اشاره پادشاه انگلستان بود و گرنه خود بدان رغبتی نداشت و شگفتی این است که وسایلی را که خود برای اشتهار خویش برگزیده بود شاعر را بجائی نرساند اما کاری را که بایی میلی و عدم اعتنا و برای ترضیه خاطر دیگران تعهد کرد ویرا بمعروفیت ادبی رساند.

داستان منظوم «آئینه آدمیت» فوق العاده طولانی و پیچیده است. شاعر بوسیله شخصیت دادن بخصال و عواطف انسانی دورنمای معایب و مفاسد دوره خویش را برای خواننده مجسم میکند و بتشریح طینت و سرشت آدمی پرداخته و طرز تصفیه باطن

را از گناه در ایمان و خلوص نیت نسبت به حضرت مریم و مسیح میدانند و از این جهت منظومه مزبور فوق‌العاده جالب دقت است زیرا اوضاع اخلاقی و اجتماعی قرن چهاردهم انگلستان مخصوصاً مفاسد آن دوره را از تقلب و تزویر و مجامله و تنبلی که باروحی پرشور و حرارت توصیف نموده است در آن مطالعه میتوان نمود.

«فریاد اعتراض» منظومه ایست که در آن با اوضاع سیاسی قرن چهاردهم اشاره رفته و همه جا گوینده با ایمان و صمیمیت عقاید خویش را برشته نظم در آورده است. جنبه تعلیمی داستان «اقرار شاعر» که مهمترین و دلپذیرترین این آثار منظوم سه گانه است از سایر منظومات کمتر است، و علت آنهم اینست که هر چند گوینده چیزی از سختی و دقت نظری را که ویژه آموزگاران است گم نکرده ولی از آنجا که موضوع داستان عشق و دل بستگی است و عشق و شیفتگی با پند و اندرز و سخنان حکیمانه و فلسفی سازگار نمیآید اندیشه‌های دانشمندانه در آن کم است و انگهی گوینده خویشتن را مانند داستان سرائی جلوه میدهد که تنها کارش بیان وقایع است و مسئول نیک و بد اعمال و حکمت آن نیست.

بالجمله اساس این داستان مانند داستان «پیرزپلومن» که شرح آن گفته آمد بر شخصیت دادن به عواطف و احساسات انسانی است. اما آنچه بر روی این شالوده خیالی ساخته شده با خامه حقیقت بین توصیف و تبیین گشته است. مریض عشق در این داستان بفرمان ونوس ربه النوع جمال پیش پزشک عقل میرود و بشرح حال خویش میپردازد و از دردها و ناتوانی‌های که با مرض عشق همراه است سخن میگوید و این دردها عبارت از مفاسدی است که عشاق را در زندگانی رهازنند، پس آنگاه هفت گناه کبیر را یکان یکان بر شمرده و چون می‌خواهد از کلیات تن زده پیش پزشک سخن به حقیقت گفته باشد برای هر یک از این رذائل و معاصی حکایتی نقل میکند، این داستانها معمولاً با استادی و لطف تعبیر بیان شده چندان حشو و معترضه ندارد، نتیجه این است که عقاید مذهبی و دستوره‌های اخلاقی در این داستانها با افسانه سازی مخلوط گشته است.

اشعار گاور روان و ساده است و خواندن آنها هرچند روح را بجوش و التهاب نمیاورد اما آنقدر آسان و روشن است که آدمی را خسته نمیکند و علت آنکه داستانهای گاور سالها پستند خاطر مردم بود همین نکته است. گاور البته در تنوع و لطف و آهنگ و غنای فکر و قوه خلق و ابداع و شیرینی گفتار بیایه چوسر نمیرسد اما در همان وقار و ابهت علمی و فلسفی که دارد منظورش اینست که کتاب خود را طوری بنگارد که «خردمندان را موجب مزید دانش بوده و کسانی را که شیفته حکایاتند وسیله سرگرمی باشد». و این دو منظور را در این داستان باستانی از پیش برده است.

«اقرار عاشق» دوازده هزار بیت است و در آن اعتقادات و رسوم و خرافات ملل گوناگون را از کلدانیان تا اقوام مسیحی اروپائی میتوان مطالعه نمود و حکایات بیشمار از عشاق جهان از زن و مرد در آن یافت. بعضی از این افسانه‌ها غیر طبیعی جلوه میکنند مانند حکایت مرغی که مردی را کشت و پس از مدتی صورت خویش را در آب جوی دیده خویشتن را شبیه آدمیان یافت و از خجالت و شرمساری خود را هلاک نمود.

گاهی نیز در بیان داستانهای غم‌انگیز آن سرعت و مهارتی را که در خلاصه کردن گزارش سوک و ماتم از داستانسرایان بزرگ انتظار میرود فاقد است یعنی در مرگ یاران یا قتل عشاق سخن باتانی و تأمل گفته از سر تربت عزیزان باسانی برنمی‌پنجد و دامنه سوگواری را دراز میکند. روی هم رفته میتوان ویرا پیش آهنگ شعرای دوره تجدد ادبی انگلستان شناخت و از این حیث مقتدای سخن پردازان قرون بعد دانست.

۲- جان لید گیت^۱

۱۳۷۰ - ۱۴۴۷

شعرای بزرگ معمولاً نظر بعظمت و اهمیتی که دارند در عالم ادبیات مکتبی

مخصوص باز میکنند و این مکتب سالیان دراز پس از مرگ آنها مفتوح مانده شاگردان بسیار میپروراند و آنها را به اسرافین و دقایق کار و طرز زیان استاد آشناسی کند. شاگردان این مکتب ها تحت تأثیر روح بزرگ استاد واقع شده از وی در همه چیز تقلید میکنند و در نتیجه قوه ابداع و ابتکار آنها پرورش نیافته آثارشان با آثار استاد برابر نمیشود و این نقوذ باقی میماند تا امتدادی دیگر بیاید و مکتبی نو باز کند یا اوضاع اجتماعی و روحانی کشورها تغییری یافته سنخ فکر و معتقدات اشخاص را دیگرگون نماید. مکتب چوسر نیز سالها در انگلستان رونق بسیار داشت و بسیاری از گویندگان همت بتقلید وی گماشتند. جان لید گیت نخستین شاگردی است که باستادی چوسر اعتراف کرده خویشتن را پیرو و مقلد آن استاد بزرگ می شمارد، این شاعر در فرا گرفتن قواعد ادبیات و اسرار شعر و شاعری سالهای بسیار و نج فراوان برد و سخن بسیار پرداخت چنانکه احصای کلیه آثار منظوم وی دشوار است. طبع روان و قدرت علمی وی هر موضوعی را که بچنگش میآمد بنظم در میآورد و هرگز واقعه ای یا موضوعی را غیر مناسب نمی یافت و بسوداگر دست فروشی مانده بود که بهر کوی و برزنی میگذاشت. و در انبان وی برای هر مشتری کالائی آماده بود. از کارهای مهم او میتوان داستان شهر تب^۱، داستان شهر ترای^۲، معبد شیشه^۳ زندگانی حضرت سریم^۴، داستان غلام و پرتده^۵ را شماره نمود.

۱- ادبیات فارسی نیز از این قاعده کلی خارج نیست مثلاً پس از آنکه شاهنامه استاد ابوالقاسم فردوسی پرداخته آمد گویندگان نه تنها بحر تقارب و سبک پهلوانی استاد بزرگ را تقلید کردند بلکه از دائره حوادثی که او در باب آنها سخن رانده بود فراتر نرفته هر چه ساختند بر همان روال بود تا آنجا که نظامی قمی داستان اسکندر را باین بحر بنظم درآورد. خود نظامی نیز مدتها رئیس مکتب دیگری شد و شاگردان وی بتقلید او همان داستانهای لیلی و مجنون و خسرو و شیرین را با همان سبک مجدداً منظوم ساختند و وحشی کرمانی و مکتبی و وصال شیرازی هر یک بنوبه خویش بتقلید استاد طبع آزمائی نمودند و بار دیگر داستان کهنه را نو کردند و سخن را از سر گرفتند.

۲- The Storie of Thebes

۳- The Troye Book

۴- The Temple of Glass

۵- The Lioe of our Lady

۶- The Churl and the Bird

چنانکه گفتیم نید گیت دیده بچوسر دوخته بود و از وی در همه چیز همت میخواست و این بستگی و انقیاد دست و پهای ویرا بسته و در هنرنمایی ناتوان ساخته است، زیرا هرگز بدرک لطف و آهنگ و موسیقی کلام چوسر توفیق نیافته و هر چند گاهی رائجه سخن چوسر در ادبیات وی استشمام میشود اما این تکهت زوال پذیر و گذرنده است، گاهی نیز خامه این گوینده در توصیف مناظر طبیعی هنرمندی میکند اما این هنرمندی یکنواخت نیست و کلک ووی نخستگی پذیرفته نظم ویرا پست و بلند میسازد. از طرف دیگر در این گوینده قدرت دیدن عیب خویش نیست و از مراعات تناسب بی خبر است و از این جهت داستانهای طولانی او خسته کننده است و قوه او در تلفیق عبارات و پشت هم انداختن مضامین روح را کسل و فرسوده میسازد. عیب اساسی این شاعر یکی آنست که نظم اشعار را سخت آسان گرفته و دیگر آنکه هرگز انتقاد استاد ندیده و طلای گفتارش محک افاضل نخورده و خالص و تمام عیار نگشته است. چون در قرنی که او بسخن سرائی خامه برداشته بود رقیب و معارضی نبود مردم در مدح وی بیش از آنچه درخور او بود مبالغه کردند و این نکته ویرا از عیوب خویش بی خبر ساخته بود.

داستانهای وی غالباً بمنظور تفصیل و تکمیل داستانهای چوسر ساخته شده است. چنانکه داستان شهر تب «داستان دلاور» چوسر را مأخذ قرار داده و آنرا مطول کرده است. اما در این طول خارج از اندازه لطف و گیرندگی نیست و داستان را از جنبش و تأثیر انداخته است. داستان شهر ترای نیز برای تشریح و تکمیل داستان «تریلوس و کریسیده» اثر طبع چوسر منظوم گشته و کاپیه افسانه ترای را چنانکه گیدودل کلن^۱ ایتالیائی سابقاً بدون ساخته بود پرشته نظم کشیده است. در این داستان نیز طول زیاد از حد آن، لطف و دلربائی حکایت را از بین برده است. باوصف این داستان مزبور در قرون وسطی پسند طباع اشرف و صاحبان قصور بود و علت آن اینکه در آن روزگار که مردم بچنگ و خونریزی پرداخته از ظرافت ادبی و افکار

دلکش فلسفی و علمی لذتی نمیبردند داستانهای مشروح که به بیان جزئیات مجالس جشن و رامش می پرداخت برای گذراندن اوقات و رفع تنهایی مغتنم بود.

بالجمله این شاعر هرچه ساخته است بفرمان و دستور دیگران بوده و بنده ذوق خویش نیست. لید گیت ملک الشعرائی است که شعرای بزرگ در خدمت خویش ندارد و در درباری سخن پردازی میکند که لطف ذوق و قوه سنجش شعر در آن کم است.

۳- تامس هاکیو^۱

۱۳۷۰ - ۱۴۵۰

یکی دیگر از شاگردان مکتب چوسر تامس هاکیو است که سالها یا وجود نقص خلقت و نقاهت جسمانی بشغل دیوانی اشتغال داشته و اوقات فراغت را بکسب علم و هنر و مطالعه کتب و انشاد اشعار می پرداخت. آثار ادبی این گوینده بسیار است اما تمام آنها بطبع نرسیده است. منظومه مفصل موسوم به «آئین مملکت مداری شاهزادگان»^۲ از معروفترین آثار اوست که ترجمه کتاب لاتینی^۳ تالیف ایگیدئوس ابطالیائی^۴ است و بمنظور تعلیم پسران هنری چهارم پادشاه انگلستان برشته نظم درآمده است. این منظومه بیش از اندازه مفصل است و با آنکه روان و سلیس ساخته شده اما هرگز به بلندی و لطف اشعار چوسر نمیرسد. آغاز داستان مناظره ایست که بین شاعر و پیری سیه روزگار که در نتیجه ارتکاب معاصی و ردایل بفلاکت افتاده پیش میآید و پس از آن از هردوی سخن رانده بارشاد و تعلیم سپردارد و پند و اندرزهای خویش را با حکایات و افسانهها که از هر گوشه و کنار گرد آورده میآمیزد.

از آثار دیگر وی یکی منظومه معروف «به شکوائیه»^۵ و دیگری نامه های کوپید^۶ (خداوند عشق) و داستان زوجه گرزلاس امپراطور^۷ است که مدتها نظم آن بچوسر منسوب بود.

۱- Thomas Hoccleve

۲- The Gouvernail of Princes

۳- Do Regimine Principum

۴- Aegidius

۵- The Complaint

۶- Cupid's Letters

۷- The Emperor Gereslaus' Wife

ها کلیو با وجود نقص خلقت ورنج بدنی که داشت صریح اللهجه ساده و بی پروا بود و در عقیده خویش راسخ و در اطاعت از پادشاه انگلستان متعصب و صمیمی بود. وی هرگز دعوی ابداع ابتکار و ذوق ادبی نداشت و راستی آنکه آنچه ساخته بزور علم و دانش و کوشش فراوان بوده است و این مزایا او را در جهان ادبیات که توجهش بشوایت است و بسیارگان و اقمار که از سرچشمه دیگر کسب نور و فروغ بینمایند گوشه نظری ندارد معروف و مشهور نساخته او را تحت الشعاع آفتاب فروزنده آفتاب قرن چهاردهم یعنی چوسر قرار داده است.

فصل پنجم

نثر انگلیسی در پایان قرون وسطی

در قرن پانزدهم هنوز چاپ یا دستگاهی که حروف آنرا بتوان از یکدیگر جدا نمود و در مسطور بکاربرد اختراع نشده بود و صفحات را روی چوب نقر میکردند. این ترتیب کار چاپ را دشوار میساخت و نتیجه آن این بود که کتب بسیار بطبع نمیرسید و داستانسرایان که حکایات و افسانه‌ها را بشکل نثر برای مستمعین خویش قصه میکردند رونقی داشتند، اما چون مستمعین آنها از طبقات سافله بودند ذوق و سلیقه آنها نثر ادبی و بدیع را نمی‌پسندید. از طرف دیگر نثر فصیح و علمی بزبان لاتین نگاشته میشد زیرا این زبان بین المللی احتیاجات دینی و فلسفی و ادبی کشورهای اروپا را برسانده بود و مؤلفین که در کشور خویش خوانندگان بیشمار نمی‌یافتند طبعاً میخواستند کتب آنها در حوزه‌های علمی کشورهای مختلف راه پیدا کند و وسیله شهرت و آبروی ادبی آنها باشد.

در اواخر قرن پانزدهم چنانکه بتفصیل بیان خواهد شد ویلیام کاستون^۱ انگلیسی چاپ بطرز جدید را از اروپا بانگلستان ارمغان آورد و خود بطبع کتب مهم و نافع قدیم که نسخ آن نایاب شده بود پرداخت. نتیجه این کار آن بود که خوانندگان و دوستان ادب دو بهره شدند: یک دسته کسانی بودند که خواندن و نوشتن نمیدانستند، این کسان بشنیدن افسانه‌های نقالان رفع حاجت کرده و با تصنیفها و ترانه‌های عامیانه سرگرم میشدند. دسته دیگر کسانی بودند که میتوانند کتب چاپ شده را بخانه برده و در هنگام فراغت بمیل خویش بمطالعه پردازند و دیگر باستماع کلیه داستانهایی که باذوقشان موافق نبود الزامی نداشتند.

خلاصه در اواخر قرن پانزدهم کتب بسیار بزیان انگلیسی تألیف گشت و هرچه عده خوانندگان زبان انگلیسی روزافزون گردید عده کتب ساده و سلیس فراوان شده و کار تألیف و تدوین کتب رونق شایان یافت.

قرن نویسمان قبل از ناستون

۱- سرجان ماندویل^۱

یکی از نویسندگان فرانسوی موسوم به ژان دو ترموز^۲ که در شهر لیژ زندگانی میکرد در کتاب خویش موسوم به آینه تاریخ^۳ مینگارد که داستانی را که امروز بنام سفرنامه سرجان ماندویل معروف است در سنه ۱۴۷۲ از دهان شخصی که در دقایق آخر حیات خویش بوده شنیده است. این شخص خویشتن را بنام ژان الاپارب^۴ معرفی کرده ولی گفته است که نام حقیقی وی سرجان ماندویل است. این سفرنامه مجموعه‌ای از کلیه اطلاعات و تصورات و افسانه‌هایی است که در اروپا در باب مشرق شیوع داشته و منظور مؤلف در تدوین آن راهنمایی زوار مسیحی به بیت المقدس است. این کتاب در قرون ماضیه باغلب زبانهای اروپائی ترجمه شده و با انگلیسی نیز سه بار ترجمه گشته است. دو فقره از این ترجمه‌های سه گانه با انشائی روان و سلیس نگاشته شده و در شرح و توصیف افسانه‌ها و داستانهای مبالغه آمیز از ساده نویسی خودداری نکرده است چنانکه در قصه شاهزاده خانمی که به نفرین خدایان بصورت ساری درآمده چنین مینگارد :-

میگویند در جزیره لانگو دخترهپو کراس هنوز بصورت اژدهای بزرگی که یکصد قامت درازی آنست زندگی میکند. این سخن در افواه شایع است اما من این اژدها را بچشم ندیده‌ام. کسانی که در آن جزیره ساکنند ویرا مهین بانوی کشور مینامند. وی در غاری که در میان قصر کهنه‌ایست

۱- Sir John Mandeville

۲- Jean d' Outremuse

۳- Myreur des Histoires

۴- Jean à la Barbe

زندگی میکند و سالی دو یا سه نوبت خویشتن را بحرم نشان میدهد. او را هرگز سر آزار کسان نیست مگر آنگاه که مردم قصد آزار وی کنند. این اژدها نخست دوشیزه‌ای بسیار زیبا بوده است که ربه النوعی موسوم به کلیو ویرا مسخ کرده و یاین صورت درآورده است. میگویند این اژدها بهمین صورت خواهد ماند تا روزی پهلوانی پیدا شود که جرئتش زیاد باشد و از خطر نهراسیده پیش برود و کام ویرا ببوسد. در آن هنگام جلد اژدها از تن وی افتاده دوشیزه رعنا از میان آن بیرون خواهد آمد.

۲- نثر عالمانه

چنانکه گفتیم علما و دانشمندان زمان برای بیان حقایق علمی و فلسفی بزبان لاتین توسل میجستند ولی گاهگاه رسالات و مقاله‌هایی نیز بعنوان تفنن بزبان انگلیسی مینگاشتند و معاریف این نویسندگان از قرار ذیلند:

۱- رجینالد پیکاک^۱ (۱۳۹۵ - ۱۴۶۰) که اسقف شهر چستر بوده و یکی از مخالفین جدی فرقه مذهبی موسوم به لولارد^۲ که بانقاد کشیشان میپرداختند میباشد. وی رساله بنام «دفاع در مقابل انتقاداتی که بکشیشان میشود»^۳ در رد عقاید و یکلیف و دفاع کلیسا بزبان انگلیسی نگاشته است. متأسفانه استدلالات اجتهادی و ذوق عالی وی پسند روحانیونی که بدفاع آنها پرداخته بود نیامده و ویرا مجبور کردند که از آنچه نگاشته استغفار نماید. پیکاک این نویسنده در عین روانی قوی و منسجم است.

۲- سرجان فرتسکیو^۴. این نویسنده در دوره سلطنت هنری ششم قاضی القضاات انگلستان بوده و گذشته از کتب مفصلی که بزبان لاتین نگاشته رساله معروفی تحت عنوان، «سلطنت یا فرق بین سلطنت نامحدود و محدود»^۵ تألیف کرده است. مقاله‌ای

۱- Reginald Peacock

۲- Lollards

۳- Reprressor of over Much Weetin of the Clergy

۴- Ssr John Fortescue

۵- Monarchia

نیز بشکل سؤال و جواب در مناظره بین عقل و ایمان از وی بیادگار مانده است.

۳- جان دو ترویزا^۱ (۱۳۲۲ - ۱۴۰۲). این نویسنده از اهالی کرنوال و از دانش‌آموزان دانشگاه آکسفورد است که پس از ختام تحصیلات به پیشوائی دینی شهر بکرلی منصوب گشته است. این شخص کتاب تاریخی و انموزج مذهبی معروف تألیف رالف هیگدن^۲ را که به پولی کرونی‌کون موسوم است با انگلیسی ترجمه کرده است. کتاب مزبور پس از وقایعنامه‌های انگلوساکسن نخستین اثر تاریخی است که در انگلستان پرشته تحریر درآمده است. این کتاب را کاستون در سنه ۱۳۸۷ بچاپ رسانید و مدت‌ها از کتب مهمه درسی بشمار میرفت.

نامه‌های پاستون^۳

این نامه‌های شخصی و خصوصی که راجع باوضاع داخلی یک خانواده و حساب قرض و طلب آنهاست برای روشن کردن تاریخ ادبی و اجتماعی قرون وسطی از اسناد فوق‌العاده مهم بشمار میرود. خانواده‌ای که مراسلات بین آنها رد و بدل شده در باب قطعه زمینی که داشته‌اند دعوی قانونی پیدا کرده‌اند و ناگزیر بحکام و قضات وقت عرایض دادخواهی نگاشته و گزارش امور را بیکدیگر اطلاع میداده‌اند و در ضمن اخبار یومیه اطلاعات بسیار نافع از احوال آشنایان و خویشاوندان برای هم می‌نگاشته‌اند بطوریکه مطالعه این نامه‌ها رسوم و آداب و اخلاق و طرز زندگی و وسائل سرگرمی و اشتغال خاطر یک خانواده متوسط الحال انگلیسی را در قرون وسطی آشکار میسازد. سبک تحریر این نامه‌ها برخلاف عادت صاف ساده و زیاندار

یکی از نامه‌های پاستون

(مراسله ایست که خدمتگزاری بمخدوم خویش نگاشته است)

اگر خاطر عالی بشنیدن واقعه ناگهانی که اخیراً در شهر کاونتری اتفاق افتاده

۱- John de Trevisa

۲- Rawlf Higden

۳- Paston Letters

مایل باشد به عرض عالی میرساند که عصر روز عید پاک گذشته بین ساعت هشت و نه بعد از ظهر سرامفری استاقورد ، ولینعمت من را که از خانه لیدی شر وزیري بمنزل خویش مراجعت میکرد ملازمت کرد و پس از آنکه از یکدیگر جدا شدند و سرامفری بطرف خانه خود میرفت در بین راه با پسر رابرت هاوکورت که از خانه مادر خود برمیگشت مصادف شد ، پسر وی ریچارد نیز از عقب وی میآمد و بمجرد اینکه چشم آنها بیکدیگر افتاد نزاع بین آنها در گرفت و سر رابرت باشمشیر ضربتی بکله سرامفری نواخت و پسرش نیز با کارد برهنه بطرف وی حمله کرد . پس از آنکه سرامفری بزمین افتاد ملازمان سر رابرت تاخته و چند ضربه کارد به پشت وی زدند ولی ضارب درست معلوم نشده است . در این هنگام پدر سرامفری بصدای نزاع و آشوب براسب پریده و بتاخت خود را بمعرکه میرساند و ملازمان وی پیاده بآنسوی میروند . همین که پدر سرامفری از اسب پیاده میشود او را نیز با ضربه ناسالمی بقتل میرسانند و پسر وی نیز درهمین موقع جان میدهد و تمام این وقایع بفاصله یک چشم بهم زدن اتفاق میافتد .

۴- تامس مالوری

این نویسنده مشهورترین نثر نویسان دوره خویش است که بزرگترین اثر ادبی را از خویشتن بیادگار نهاده است . مالوری داستان آرتور و مرگ ویرا از آثار منظوم و منثور قرون ماضیه بیرون آورده و بسلاست و فصاحتی نادرالمثل مجدداً بشکل داستان نگاشته است . طرز تحریری که مالوری برای داستان مرگ آرتور برگزیده ساده و روان و در عین حال فاضلانه است . هر کلامه ای که از خامه وی بر صفحه چکیده مانند آنست که مدتی بمیزان خرد سنجش یافته است . در جمله های وی آهنگ و موسیقی مخصوص است و مانند آنست که زبان نظم را با جزئی تغییری برای نگاشتن نثر انتخاب کرده باشد . سبک مالوری نرم و ملایم و با هر سخن جمله مانوس است چنانکه در آنجا که بشرح داستانی میپردازد یا آنجا که باندیشه و تحقیق فلسفی

مشغول میشود و سخن از جهان کبیر و ازلیت میگوید. خامه وی توانا و چالاک است. داستان مرگ آرتور پراز داستانهای مختصر و کوتاهی است که هر یک بنفسه کامل و زیبا و مؤثر است و در عین حال در جای خویش بتمامیت و کمال داستان اساسی میافزاید و بایلهادهمر یا شاهنامه منثوری مانده است که داستانهای کوتاه و حوادثی که برای دلاوران گوناگون در آن بیان شده بخاطر زیبایی و دل انگیزی نقشه اصلی پرداخته آمده است.

آرتور چنانکه در فصول سابق اشارت رفت از پادشاهان افسانه‌ای انگلستان است که در دربار خویش پهلوانان نامدار و دلیر را جمع کرده و همه را دور میزی گرد باخویش مینشانیده است. هر یک از این پهلوانان بفرمان آرتور برای انجام امور بسیار خطیر مأمور میشوند. یکی از این کارهای بسیار دشوار یافتن صراحی یا جامی است که حضرت مسیح آخرین بار در آن باده نوشیده است. بالجمله داستان بخیانت گونیوره زوجه آرتور که بایکی از درباریان وی راه داشته و مرگ آرتور و دلاوران وی پایان میدهد.

در داستان مرگ آرتور مانند داستانهای پهلوانی منظوم (اپیک) بازی قضا و قدر، دلاوری و بردباری مردان در برابر تقدیر، آزاستگی و آزادمنشی، کنگاشها و سخنان حکیمانه و گاهی شوخی و مطایبه را مطالعه میتوان نمود. در این کتاب بزرگ چنانکه در آثار سایر نویسندگان شهیر جهان مشهود است کلیه میراث دانش و آزمایش قرون گردآمده و میتوان آنرا گنجینه علمی و ادبی دوره نویسنده آن شمرد.

۱- مرگ آرتور

(فصل پنجم از کتاب بیست و یکم)

آرتور گفت - دیگر یارای ایستادن در من نمانده و سرم چرخ میزند. ای

سرلانسلو ؛ دریغا که امروز جای تو در این گوشه خالی است !

بدا آن روزگار که برای پیکار با تو شمشیر کشیدم و اینک باید چنانکه سرگوین در عالم رؤیا مرا باخبر نمود مرگ را استقبال نمایم . پس آنگاه سرلوگان زیر بازوی شاه و سر بیدور دو پای وی را گرفته از زمین بلندش کردند و شاه در این جنبش از هوش رفت و سر لوگان که بدنش از ضرب شمشیر چاک چاک بود ناگهان گوشت از بدنش فرو ریخته و شریان قلبش پاره گشت . همینکه شاه بهوش آمد و چشمش بجثه بی جان و دهان کف کرده سر لوگان افتاد فریادی زد و چنین گفت : دردا که دیدار چنین منظره ای باید مرا نصیب شود و این دلاور بزرگ را که برای خاطر من جان داد بچنین حالتی بنگرم که بدانگاه که همت خویشتن را پرستاری من گماشته بود خود به پزشک و پرستار نیازمند بود و سخنی بشکایت بر زبان نیاورد . خداوند روح ویرا غریق انوار رحمت خویش کند .

پس آنگاه سر بیدور بر مرگ برادر آب در دیده بگردانید . شاه گفت : گریه و زاری را رها کن که مرا بکار نیاید زیرا اگر خود زنده مانم مرگ این دلاور همواره مایه اندوه من خواهد بود . اما زمان من فرا رسیده است ، پس بیا و شمشیر مرا بگیر و بکنار این رودخانه ببر و همینکه بدانجا رسیدی بنام خویشتن ترا فرمان میدهم که آن پرند بران را در رودخانه انداخته پیش من برگردی و آنچه دیده ای برای من بازگوئی . سر بیدور سر تعظیم خم کرده جواب داد : ای ولینعمت ارجمند من چنانکه خواسته ای فرمان پذیرم و هم اکنون پیش تو باز خواهم گشت . پس سر بیدور از پهلوی شاه دور گشت و چون در راه آن پرند زیبا را که دسته و غلافش مرصع بود بنگریست در دل گفت دور انداختن این شمشیر گرانبها زبانی عظیم است بهتر آنست که آنرا زیر درختی پنهان کنم . پس پیش شاه برگشته و خبر آورد که شمشیر را در آب انداخته است . شاه گفت پس از آن چه دیدی ؟ گفت چیزی جز امواج خروشان و بادوزان نیافتم . شاه گفت دروغ میگوئی برو و چنانکه فرمان یافته ای انجام ده زیرا

تو پرورده نعمت منی و جز اطاعت چاره‌ای نداری ، برو و بدون آنکه از بهای شمشیر اندیشه کنی آنرا بآب انداز.

باز سریدور کنار رود آمده شمشیر را از زیر درخت بیرون آورده و بدست گرفت . شرمش آمد که چنان پرنده‌ی را اینطور نابود کند پس بار دیگر آنرا نهان کرده پیش شاه برگشت و گفت چنانکه فرمان دادی شمشیر را در آب انداختم . شاه گفت آنچه پس از آن دیدی باز گوی . گفت آب موج میزد و امواج خروشی داشتند . شاه گفت ای خائن نابکار اینکه دو نوبت است که بمن خیانت میکنی . من هرگز اندیشه نمی‌کردم که زر و جواهریکه برقبضه شمشیر است تورا بفریبد و بخاطر مال دنیا از فرمان من سرباز زنی . چالاک باش و فرمان مرا انجام ده زیرا کنده‌ی تو زندگانی مرا درخطر انداخته است . می‌بینم که دست‌وپای من سرد گشته است . اگر این بار نافرمانی کنی بادست خویش هلاکت خواهم کرد تا دیگر برای شمشیری از امر و لینعمت خود سرنیچی .

سریدور بار سوم برگشت و شمشیر را بیرون آورده بند آنرا بدور غلاف پیچید و آنرا دور سر چرخ داده و در دل رود انداخت . ناگهان بازوئی از آب بیرون آمده آنرا بگرفت و سه بار آنرا باهتزاز درآورده و در میان رود ناپدید گشت . سریدور پیش شاه آمده آنچه دیده بود حکایت کرد . شاه گفت عجله کن وزیر بازوی مرا بگیر زیرا بیش از آنچه مقرر بوده در اینجا درنگ کرده‌ام . سریدور ارتورا بدوش کشیده بکنار رود برد . همینکه بدانجا رسیدند دیدند قایقی که در آن چند تن از زنان زیبا نشسته‌اند بکناره نزدیک گشته است . یکی از زنها ملکه‌ای بود که باشلقی سیاه پسر انداخته بود . همه بمجرد دیدار آرتور فریاد و فغان برکشیدند . آرتور گفت مرا در قایق بگذار و سریدور چنان کرد . مهین بانوان بازاری و فغان بسیار آرتور را خوابانیده و سرش را بدامن ملکه نهادند . ملکه گفت : برادرا چرا اینقدر مرا چشم‌پراه گذاشتی و دیر آمدی ؟ دردا که این زخمی که بسرداری سرما در آن رخنه یافته است .

این بگفتند و پارو زنان از کناره دور شدند. سریدور که چنان دید آب در دیده بگردانید و فریاد زد که ای ولینعت من، اینک که از پیش من دور میشوی و مرا در میان دشمنان بکوه و تنها میگذاری مرا چه باید کرد؟ شاه گفت تو باید تسلی بخش دل غمناک خویش باشی و آنچه شایسته و مزاوار است همان کنی زیرا دیگر در من توانی نمانده است تا کسان بدان توسل جویند و اینک من بدشت اوبلون میروم تا بر این زخمها مرهم نهم. پس اگر دیگر خبری از من بتو نرسید برای روح من دعائی بخوان و آمرزشی بطلب. چون آرتور این سخنان بگفت زنان بگریستند و فریادهای دردناک برکشیدند که چگر شنوندگان میسوخت.

همیشه قایق از نظر سریدور ناپدید گشت ساعتی چند بگریست و ناله کرد پس سر بچنگلی نهاد همه شب راه پیمود تا با مدادان بنمازخانه وصوله رسید.

۲- زاری لانسلو

برمرگ آرتور و ملکه گونیوره

(فصل یازدهم از کتاب بیست و یکم)

سر لانسلو گفت. امید من آنست که خداوند بمن خشمگین نباشد که از راز درون من آگاه است. زیرا اندوه من از اینکه روزی با گناه سرگرم بوده‌ام نبوده و نیست بلکه غم من دائم و پایدار است و هرگز از دل بیرون نخواهد شد. هرگاه زیبائی و نجات و آراستگی را که در این بانو و شوی گراسیش بود بیاد میآورم، و همینکه می بینم جسد بیجان آن دو نازنین پهلوی یکدیگر آرام گرفته دل من میشکافد و در سینه تنگی میکند و می خواهد از این تن پلا کشیده بیرون جهد. همینطور هرگاه بخاطرم میگذرد که این دو تن بسبب تقصیرات و خودپسندی و غرور من جان شیرین را از کف دادند و این دو گوهر گرانبها که در جهان مسیحیت مثل و مانندی نداشتند از میان رفتند بدانید که مهربانی و نیکی آنها و ناجوانمردی و زشتی اعمال من در دل باری گران میشود که مرا یارای تحمل آن نیست.

۳- در بیان عشق

(فصل بیست و پنجم از کتاب هیجدهم)

مدتی بگذشت تا ماه مه (اردیبهشت) که در آن هر دل سودازده‌ای باز شکفتن آغاز نهاده بارور میشود در رسید زیرا دل انسان مانند درخت و گیاه است که در هوای اردیبهشتی سرسبزی میگیرد و چشمه روح عشاق بجوش و خروش آمده بتکاپو سپردازد، ماه اردیبهشت بجهات بسیار عشاق را جرئت و جسارت میبخشد زیرا جوان شدن درختان آدمی را از زن و مرد جوان ساخته خاطرات گذشته و نیکی‌های ایام ماضی را که در پرده فراموشی مستور مانده تازه میکند.

عشق ناپایدار انسان مانند روز زمستان است که سردی آن سبزی و طراوت را ناپدید میکند. بی‌ثباتی و ناپایداری شیوه بسیاری از مردان و زنان است و اندک باد سردی عشق و شیفتگی آنها را پراکنده ساخته و آنچه را که در نظرشان روزی بسیار عزیز و گرانبها بود نابود مینماید. البته که این شیوه خردمندان و خداوندان دل‌های قوی نیست و ویژه کسانی است که روحشان ضعیف و ناسپاس است.

پس بدانگونه که ماه اردیبهشت بوستانها را با گل و ریاحین نکهت و طراوت میبخشد، آدمی راست که در این ماه نخست دل بسپاس و ستایش خداوند بسته و از آن پس همت بشادمان ساختن آن کسان که با آنها پیمان عشق و وفاداری بسته است بگمارد. زیرا هنوز هیچ مرد یا زنی یافت نشده است که یکی را از میان آدمیان برتگزیده و بوی بیش از دیگران شیفته نباشد. روزی که سر در آغوش یکدیگر می‌نهد با کدل و استوار باشید و نخست خداوند را از نظر دور نسازید و دمی نگذارید غبار سلال و کدورت شمارا فراگیرد و اگر سخنی بتلخی گفته‌اید بگذارید این سخن اول از دلب زنی بیرون آید و مرد مهر سردی آغاز نکند. من اینگونه عشق را عشق پاک می‌نامم.

دریغا که در این روزگار مردم سبکسر و کامجویند و هنوز هفت شبانه روز

بر عشق آنها نگذاشته است که می‌خواهند کام دل خویش را از معشوقه برآورند و این عشق زوال‌پذیر و ناخردسندانه است زیرا آنچه زود گرمی و افروختگی و التهاب‌گیرد زود سرد می‌شود چنانکه عشاق این دوره چنینند. ساعتی آتشین و گدازنده و ساعتی بعد سرد و بی‌جان و فروغند. در آن روزگار که زن سرد هفت سال یکدیگر را دوست داشتند و سخن از شهوت بین آنها نعیرفت عشق‌ها پاک و آسمانی و آمیخته با وفا و علاقه بود. در عهد آرتور عشق‌ها بدینگونه بود و فصول و سنین نمی‌شناخت اما در دوره ما عشق بفصول سال مانده است که روزی درخشان و باطراوت و جوان و روزی تاریک و بی‌نکتهت و افسرده است.

پس ای کسانی که عاشقید، هرگاه ماه اردیبهشت در رسد از ملکه گوینوره و عشق پایدار وی یاد آورید و بدانید که تازنده بود در عشق استوار و در مهر و وفا پایدار بود و از همین روی سرانجامی نیک یافت.

۵- ویلیام کاکستون^۱ ۱۴۹۲ - ۱۲۲۲

فن چاپ بوسیله حروف مقطع قابل انتقال و تبدیل مدتها در اروپا شایع بود ولی در انگلستان تا قبل از کاکستون کسی از طرز عمل آن آگاهی نداشت. ویلیام کاکستون انگلیسی به‌نامبت مسافرت‌های پیاپی که بنقاط مختلفه اروپا کرد از سهولت کار چاپ بطرز جدید آگاه گشت و در هنگامی که در کولونی متوقف بود کتاب معروف *پخلاصه وقایع جنگ‌های تری*^۲ را که از فرانسه ترجمه کرده بود در چاپخانه آنجا بطبع رسانید. پس از آن بانگلستان آمده چاپخانه معروف وست مینستر را دایر نمود و در آن کتاب *گفتار فلاسفه* را^۳ در سنه ۱۴۶۷ بطبع رسانید.

کاکستون اولین ناشری است که در خدمتی که با ادبیات انگلیس کرد با مؤلفین و شعرا و نویسندگان هم‌سنگ است. زیرا این مرد بزرگ نه فقط با زحمات بسیار اولین چاپخانه را در انگلستان دایر ساخت بلکه کتب مهمه قدیمه را که بزبان یونانی

۱- William Caxton

۲- Recuyell of The Historyes of Troy

۳- The Dictes and Sayings of Philosophers

یا لاتین نگاشته شده و کسی بمطالعه آنها صرف وقت نمی نمود بزبان انگلیسی ترجمه و طبع کرده در دسترس عموم گذاشت . حکایات کانتربوری اثر طبع چوسر و تاریخ انگلستان از چاپخانه وی بیرون آمد و بادور اندیشی قابل ستایشی که مورد عیب جوئی کسان واقع گشت این کتب انگلیسی را بر دواوین شعرای لاتین مانند ویرژیل ترجیح داد .

این سرد بزرگ میل خواندن و مطالعه را در مردم کشور خویش بوجود آورد و زمینه را برای بهره مندی از آثار گویندگان بزرگ حاضر نمود . کتبی که از چاپخانه وی بیرون آمده متنوع و راجع بموضوعات مختلفه است . کتب اخلاقی و علمی ، شعر و تاریخ و افسانه ، و ترجمه کارهای بزرگان (مانند دو کتاب معروف سیر وی یونانی موسوم به پیری و دوستی) و امثال ویند و اندرز و شرح اوضاع سیاسی زمان از این چاپخانه بیرون آمده و روی هم نودونه کتاب تحت نظر و انتخاب وی بطبع رسیده است .

فصل ششم

درام در پایان قرون وسطی

چنانکه ارسطو میگوید نمایش اعمال و گفتار اشخاص بوسیله تقلید عادت کلیه اقوام و قبایل است و همانطور که آدمی خویشتر را بسیرت و زوی بزرگان در آورده از پیروی اعمال آنها مباحثات میکند در مشاهده حرکات و کردار آنان نیز که دیگری تقلید کند شادمان گشته احياناً درسی آموخته و پند می فرا میگیرد. پیشوایان روحانی بشر از دیر باز باین نکته پی برده و تقلید و نمایش رفتار و گفتار بزرگان دین و خدایان و ارباب انواع را وسیله تحکیم مبانی ایمان پیروان قرار دادند چنانکه در یونان و روم و مصر و دیگر کشورهای قدیم در اعیاد مذهبی و جشن های عمومی و قربانی هایی که در مواقع مهم بعمل میآمد این مراسم معمول بود و کاهنان، داستان الهه یا رب النوعی را به تماشاگران مؤمن بصورت نمایش درسی آوردند.

در انگلستان نیز درام با آداب و مناسک مذهبی ارتباط داشت و روز نخست برای اینکه اصول و مبانی ایمان بزبان ساده و قابل فهم مردم عادی درآمده باشد قاجعه مصلوب شدن حضرت عیسی و صعود به آسمان بمقام نمایش درسیآید.

در بادی امر روز عید پاک کیشها در نمازخانه کلیسا این داستان را بمنظور تعلیم و ارشاد نمایش میدادند. تدریجاً داستانهای دیگر از انجیل و تورات بدان افزوده گشت و نمایشها از داخله کلیسا بمفضای آزاد محوطه کلیسا منتقل گشت و نمایش دهندگان روی پلکان و سکوی نمازخانه بتقلید اعمال مقدسین پرداختند.

دیری نگذشت که دستگاه نمایشها وسیعتر گشته و حوادثی که میخواستند بمقام نمایش در آورند بمکانی وسیعتر نیازمند گشت. توجهی که از طرف مردم باین تظاهرات مذهبی می شد و هجوم عمومی این احتیاج را تقویت کرد و کوچه و بازارهای

عمومی^۱ و چمن‌های دهکده‌ها باین کار اختصاص یافت. رغبت و اقبال عامه تدریجاً کار را از دست کشیشان گرفت بدین معنی که مردم معمولی نیز تقلید قسمتی از این نمایش‌ها را تعهد کردند.

از طرف دیگر در قرون وسطی اصناف در انگلستان فوق‌العاده با اهمیت و اعتبار بودند و هر صنف برای خود تشکیلاتی داشت. این اصناف که برای سرشکن کردن مالیات بین افراد و توزیع عوائد و تعیین حقوق استاد و شاگرد تشکیل میگشت طبعاً سواجه یا دونوع مخالفت میشدند: نخست از طرف مأمورین دولتی و دیوانی که منفعت خویش را در مراجعه مستقیم یا صاحبان حرف و صنایع دانسته راضی نبودند که در وصول مالیات و اخذ جریمه با مؤسسات عمومی طرف حساب باشند. برای رفع این اشکال اصناف بوسیله تقدیم پیشکش‌های زیاد بشاه و درباریان ذی‌نفوذ فرمان سلطنتی بدست آورده اجازه یافتند که مستقیماً با خزانه مرکزی وارد معامله باشند. مخالفت دوم از طرف کشیش‌ها و علمای روحانی بود که هیچگونه اجتماعی را جز در کلیسا و در تحت راهنمایی روحانی اجازت نداده و متخلفین را به تکفیر تهدید مینمودند. برای رفع این منظور و از نظر صمیمیت مذهبی که در قرون وسطی بین طبقات کارگر و هنرپیشه وجود داشت هریک از این اصناف خود را تحت حمایت یکی از مقدسین در آورده و در عید تولد یا قتل او یک سلسله مراسم مذهبی و تظاهرات بهجامی آوردند و یکی از این مراسم نمایش و تقلید حوادث دینی و مذهبی تورات و انجیل بود.

نمایش معجزات^۲ که منحصرأ مربوط با سوره مذهبی است از قرن دوازدهم در انگلستان سابقه داشته است، چنانکه مثلاً تعزیه سنت کاترین^۳ در سنه ۱۱۱۹ در دستپل^۴ بمقام نمایش درآمدی است. پس از آن کشیشی از اهالی نورماندی موسوم به هیلاریوس^۵ چند تعزیه دیگر تهیه نمود که معروفترین آنها تعزیه سنت نیکلاس^۶ و زنده شدن لازاروس یهودی است.

۱- Fairs

۲- Miracle Plays

۳- St. Catherine

۴- Dunstable

۵- Hilarius

۶- St. Nicholas

تعزیه‌های اصناف^۱ که در حقیقت نمایش وقایع تاریخی انجیل و تورات است و افراد صنف در آن شرکت داشته‌اند همه در ایام عید پاک صورت نمایش می‌گرفت. طرز عمل چنین بود که شهرداری یا هیئت ریش سفیدان قراء قبل از عده تعزیه‌هایی که باید در آن روز نمایش داده شود تعیین کرده و هر یک را باقتضای حرفه و پیشه اصناف یکی از آنها اختصاص میدادند. مثلاً صنف کشتی ساز تعزیه طوفان نوح را تعهد میکرد و صنف آشپز مأمور تهیه آتش جهنم میشدند. گاهگاه نیز بین اصناف در مسئله تقدیم و تأخیر یا اهمیت تعزیه‌ها نزاع و خصمه پیش می‌آمد.

اصناف از نظر رقابت و همچشمی با یکدیگر سعی میکردند که هر یک تعزیه خود را بهتر و باشکوه‌تر از سایرین انجام دهند و از همین روی در انتخاب مقلدین دقت مخصوصی بعمل می‌آمد. مثلاً در تعزیه آدم و حوا توجه مخصوصی بعمل می‌آمد که آدم سردی سوز و آراسته باشد و هر گاه کلمه در باب بهشت بزبان می‌آورد با انگشت به آسمان اشاره نماید.

هر یک از این تعزیه‌ها روی سکوی چوبی دو طبقه‌ای که روی عراده قرار داده شده بود نمایش داده می‌شد و طول مدت نمایش هر یک از آنها نیم ساعت بیشتر نبود. همین که تعزیه در یک نقطه تمام میشد عراده حرکت میکرد و به مرکز دیگر میرفت و باز همان نمایش تکرار می‌شد و سر جای اول آن تعزیه دیگر شروع میگشت و بدین ترتیب تمام مردم شهر می‌توانستند بدون آنکه در نقطه مخصوصی ازدحام کنند تمام این تعزیه‌ها را که یک یک از جلوی آنها در مراکز مختلفه شهر میگذشت تماشا کنند.

این سکوهایی دو طبقه^۲ برای نمایش جهنم و بهشت ساخته میشد بدین کیفیت که طبقه فوقانی که با پارچه‌های رنگارنگ مزین گشته بمنزله آسمان بود و طبقه پائین

۱ - Mystery Plays این تعزیه‌ها چیزی نظیر «کتل» هائی بود که تا بیست سال

پیش در ایران در ایام سوگواری نمایش داده می‌شد.

جهنم را مجسم مینمود و گاهگاه مقلدین آنرا برای رفع خستگی و تبدیل لباس بکار میبردند. تهیه لباس مقلدین غالباً خرج گزاف داشت و شمشیر و زره کمیاب بود. مقدسین همیشه لباس سفید پوشیده و صورت و دست‌های خویش را مطالامی کردند که نمایش عارض نورانی باشد. گاهگاه نیز برای نمایش مناظر توجیهی بعمل می‌آمد. تعزیه‌ها از لحاظ ادبی چندان زیبایی نداشت و ایباتی که خواننده میسجد فاقد سلامت و لطف بیان و قواعد عروض بود اما مکالماتی که بشکل نثر ادا میشد احیاناً لطیف و هوشمندانه و پراز شوخی و کنایه بود. البته از نظر آنکه جزئی تغییری در نمایش وقایع بمنزله کفر تلقی می‌شد برای تعزیه گردانها و نویسندگان نسخه‌ها مجال هنرتمائی نبود بنابراین هر کجا یکی از مقدسین و حواریون سخن میگفت کلمات ساده و با ادب و وقار ادا میشد و برای اینکه وسیله سرگرمی و انبساط خاطر تماشا کنندگان نیز فراهم شده باشد و شوخی و طیبت نیز در این تعزیه‌ها راهی پیدا کند اشخاصیکه در تعزیه در درجه دوم اهمیت بودند یا اشقیاء این وظیفه را تعهد میکردند. مثلاً در تعزیه طوفان نوح زوجه نوح موضوع شوخی بود و اصرار نوح در بردن وی بکشتی و ترس و نازوی در رفتن در آن وسیله خنده بود. هرود سلطان یهود و شیطان و خدمتکار قاییل نیز موضوع طیبت واقع میشدند.

عده تعزیه‌هایی که در شهرهای مختلف نمایش داده میشد مختلف بود. تعزیه‌های شهر یورک چهل و هشت فقره و تعزیه‌های معروف به تونلی که در شهر ویکفیلد نمایش میدادند سی فقره بود. در تعزیه‌های ویکفیلد نسخه‌ای که مقلدین از روی آن قسمت خود را میخواندند آزادانه‌تر نگاشته شده و جنبه مذهبی آنها چندان زیاد نیست و بیشتر بمنظور سرگرمی و تفریح خاطر تماشاگران نگاشته شده و منظور تعلیم و ارشاد ندارد. تعزیه‌هاییکه در شهر چستر نمایش میدادند بیست و چهار فقره بیش نیست و بعضی از آنها فوق‌العاده مذهبی و برخی دیگر ساده و مربوط بامور اخلاقی و اعتیادی است.

یکی از مشخصات اساسی این تعزیه‌ها اینست که نویسنده و ناظم آن‌ها معلوم

نیست و چنان می‌نماید که در ظرف دو بیست سال اشتهار و مقبولیت آنها اشخاص مختلفه بمیل خویش و از نظر مطابقت آنها با مقتضیای زمانه در آنها دستی برده و تغییراتی داده و در هر دوره مردم از هر طبقه و زنی بدانها توجه و اقبال داشته‌اند چنانکه ریچارد دوم در تمام تعزیه‌هایی که در سنه ۱۳۹۷ در یورک نمایش داده میشد حضور داشته و هنری پنجم در سنه ۱۴۱۶ تعزیه‌های شهر کاونتری را مورد توجه و حمایت خویش قرار داده بود.

دیری نگذشت که از میان تعزیه‌های اصناف و تعزیه‌های معجزات یک نوع نمایش دیگری پدید آمد که میتوان آنرا تعزیه اخلاقی نام داد^۱. این تعزیه‌ها نیز اساساً جنبه ارشادی داشت و جنگ بین بدی و نیکی و پیروزی نیکی را مجسم مینمود. تفاوت آشکاری که با سایر نمایشها داشت این بود که به خصال و عواطف و سجایا و معنویات شخصیت^۲ داده و آنها را بصورت انسان در آورده با یکدیگر مورد معارضه قرار میداد. برای اینکه این موضوعات بصورت حکایت یافته و قابل نمایش بشود لازم بود که نقشه معینی داشته و آغاز و انجام روشنی پیدا کند و وقایعی که در آن نمایش داده میشود با موضوع مربوط باشد و این امر لازم در تعزیه و تنظیم نمایشها پیشرفت مهمی پدید آورد و درام نویسی بتدریج فنی مخصوص گشته از دیگر فنون ادبی امتیاز یافت. معروفترین این نمایشها یکی قصر ثبات^۳ است که تا درجه‌ای پیچیده و مبهم است دیگری نمایش اراده، ذوق و فهم^۴ است. نمایش چهار عنصر^۵ و مناظره ذوق و علم^۶ نیز مدتها مورد توجه و اقبال مردم بود. داستان یا نمایش معروف به مردم^۷ از همه بیشتر رونق و اهمیت داشت و در این داستان تجربه و اطلاع نویسنده نسبت به طبایع و اخلاق طبقات مختلفه آشکار است و این اطلاعات را با بیانی خیلی

۱- Morality Plays

۲- Allegory

۳- The Castle of Perseverance

۴- Mind, Wit Understanding

۵- The Four Elements

۶- Wit and Science

۷- Everyman

ساده و روان و ادبی پرداخته و زبان ادب را در دهان نمایش دهندگان گذاشته است. در زمان هنری هشتم یعنی در اواسط قرن شانزدهم برای اینکه نمایشهای مجلل طولانی خستگی نیاورد بعضی نمایشهای کوچک^۱ در فواصل آن داده میشد. این نمایشها ابدآ جنبه تعلیم نداشت و بمنظور شوخی و طیبت تهیه میشد چنانکه درامهای نگارش جان هی وود^۲ سر تا سر پر از شوخی ها و کنایات و اشخاص مضحک است. نظر تعلیم و ارشاد و جنبه فلسفی و علمی نمایشها چنانکه شرح آن گفته خواهد شد تا عصر شکسپیر و مدتی بعد از وی نیز باقی بود چنانکه در درامهای بن جانسون که از معاصرین شکسپیر است این منظور مراعات شده است.

باب چهارم

دوره تجدد ادبی و صنعتی

فصل اول

اوضاع اجتماعی و ادبی انگلستان

از سال ۱۴۰۰ میلادی یعنی روز بزرگ چومر تا سال ۱۵۷۹ که نخستین اثر ادیوندا سپنسر موسوم بسالنامه شبان^۱ از چاپ بیرون آمد و عالم ادب باستانی وی اعتراف نمود در انگلستان شاعر یا نویسنده بزرگ با بعرصه وجود ننهاده است. علت اینکه مادر طبع و ذوق در این مدت که نزدیک بدو قرن میشود در انگلستان سترون مانده بسیار است: نخست آنکه اوضاع اجتماعی و مذهبی این دوره که میتوان آنرا دوره فترت شناخت ترقی و پیشرفت علم و ادب را مانع بود زیرا در این دوره هیچ چیز ثبات و دوام نداشت و معتقدات و آداب و رسوم و طرز زندگی عمومی هر آن تغییر میکرد و شکلی دیگر میگرفت. صلح و آرامش در نتیجه جنگ‌های داخلی که بیجنگ‌های گل‌سرخ^۲ معروف است کشور انگلستان را بدو سپاه بزرگ قسمت کرده و مردم را به‌جان یکدیگر انداخته بود. دربار پادشاهی که مرکز تجلی افکار و آثار ادبی است نه تنها حمایت و پشتیبانی خویش را از خداوندان ذوق لطیف برگرفته بود بلکه مقرر معینی نداشت و باشکست و پیروزی مدعیان متعدد سلطنت تغییر مکان میداد.

علت دوم آنکه در تمام اروپا تشکیلات اجتماعی و سیاسی قرون متزلزل گشته بود. کلیسا و مذهب کاتولیک که جهان عیسویت را تحت یک مرکز روحانی درآورده و سالها بر مغرب اروپا حکمفرمائی داشت از داخل و خارج دچار اختلاف کلمه گشته و معارض و مصلح پیشمار پیدا کرده بود و این معارضین و اصلاح طلبان

۱ - The Shepherd's Calendar

۲ - The Wars of the Roses

بالاخره نفوذ و عظمت کلیسای روم و پاپ را از بین برده و اساس ایمانی جدیدی در هر گوشه برقرار نمودند.

این انقلابات طبعاً فکر و ذوق مردم را تغییر داده و آنها را بازمایش های نوین برانگیخت و همینکه طوفان ها آرام گرفت و صلح و آرامش برقرار گردید نهضت و جنبش بزرگی که بدوره تجدد ادبی و صنعتی یا دوره تجدد حیات^۱ معروف است در سراسر اروپا پدید آمد. در انگلستان دولت مقتدر خانواده تیودر^۲ روی کار آمده نزع و آشوب داخلی را خاتمه داد و در جنگهای خارجی نیز پیروزی یافته دست بیگانگان را از کشور قطع کرده و آنرا استقلال و عظمتی مخصوص بخشید و روح ملیت را در این کشور بیدار ساخت. کشتی های جنگی فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا که خیال تصرف و تسخیر اروپا را داشت در سواحل انگلستان در سنه ۱۵۸۸ متلاشی گشته و قدرت انگلستان در دریا های بیکران و کشورهای دوردست تحکیم یافت و دانشمندان و طلاب دانش را در مسافرت بنقاط مختلفه برای کسب بدایع هنر و صنعت آزاد و بدون مانع نمود و بار دیگر روابط انگلستان را با ایتالیا که مهد این تجدد علمی و صنعتی بود مستقر کرد.

عنوان رنسانس یا تجدد حیات بطور کلی بتغییراتی داده میشود که در زندگی علمی و ادبی و ذوقی اروپا از اوائل قرن پانزدهم پیش آمده و طرز فکر و اعتقاد مردم را دگرگون ساخته است. در قرون وسطی کمال بشریت در وصول بسعادت جاودان بود و زندگی مستعار در این جهان در نظر متفکرین جز میان سنزلی بیش نبود و از این جهت کسی دل بر آن نبسته و صرف عمر را در کشف عجائب و بدایع جهان گذران شایسته آدم کامل نمیدانست. فتوی و حکم پاپ در کلیه امور عقلی و اخلاقی قاطع بود و هر کس بمخالفت آن سخنی میگفت بکفر و زندان متهم میگشت و زنده در آتش بسوخت. این اوضاع در ایتالیا زودتر از سایر نقاط تغییر کرد و دلیل آن این بود که

شهرهای مستقل ایتالیا مانند فلورانس و میلان و ونیز که در قرون وسطی تجارت دنیا را در دست گرفته و ثروت بسیار اندوخته بودند برای نمایش شوکت و جلال خویش بهم چشمی و رقابت یکدیگر بتشویق صنعت و هنر و حمایت دانشمندان و خداوندان هنر پرداختند.

کمی پس از سرگ پترارک، دانشمندی بنام کریسولوروس^۱ برای تعلیم و تدریس یونانی از قسطنطنیه بفلورانس آمد و عالمی ایتالیائی از آن شهر دوست و سی و هشت جلد کتاب که یونانی تألیف گشته بود به ونیز آورد و پاپ نیکلای پنجم که از ۱۴۴۷ تا سنه ۱۴۵۵ ریاست روحانی عالم مسیحیت را داشت شروع بجمع آوری نسخ خطی و کتب نایاب کرده و شالوده کتابخانه واتیکان را ریخت.

در سنه ۱۴۵۳ قسطنطنیه بدست سلطان محمد فاتح مسخر گشت و این واقعه در حیات ادبی و سیاسی و اجتماعی اروپا تغییرات بسیار بخشید. بهتر از همه بسیاری از دانشمندان از قسطنطنیه هجرت کرده و در شهرهای ایتالیا رخت اقامت افکندند و بتدریس طلاب پرداختند و دانشجویان کشورهای اروپا از فرانسه و آلمان و انگلستان برای آموختن نوادر علم و هنر باین شهرها هجوم آورده شروع بمطالعه متن یونانی دیوانهای شعرا و تحقیقات فلاسفه یونانی نمودند.

از آنجا که مردم هر دوره معمولاً بدیده عیب جوئی و استهزا بعقاید و رسوم دوره ماقبل خویش مینگرند این دانشجویان نیز چشم از رفتار و آداب و معتقدات پدران خویش بر بسته و توجه خویش را بدوره قدیم یعنی دوره تمدن یونان معطوف ساخته و شعرای کلاسیک برای هدایت و ارشاد خویش توجه کردند. نتیجه این شد که مردم این شهرها بجای اینکه خود را شیفته شعرای کلاسیک پشناسند خویش را نبیره پلافصل یونانیان و رومیان قدیم انگاشتند، بدین معنی که خود را در همه چیز بادوره قدیم یکسان پنداشته و بهمین سبب این دوره را دوره تجدید حیات نامیدند. این عواطف در طرز فکر آنها تأثیر نمود و افکاری مخلوط که نیمی مربوط بدوره

بت پرستی بود و نیمی دیگر بایمان مسیحیت تکیه داشت پدید آمد. این مردم تدریجاً بشخصیت خویش پی برده و انسان را قابل وصول به ذروه فضل و دانش یافته گفتند آدمی نه تنها از این جهت که یکی از مدارج عالیہ تطویر عقل و روح است و از جمادی مرده و از نما بحیوان و از آنجا بانسان سرزده و مستعد رسیدن برتبه فرشتگان و کروییان عالم بالاست محترم است بلکه تنها از آن نظر که انسان و صاحب ذوق و عقل سلیم است نیز حائز کمال اهمیت است. پس انسان باید خرد و هوش خویش را بکار انداخته خویشتن را بشناسد و در همه چیز تجربه و آزمایش کند و اسرار هر شگفتی را دریابد. چنانکه پترارک معروف از کوه ونتو در فرانسه بالا رفت تا کوه نوردی را نیز بر معلومات و اطلاعات خویش بیفزاید.

دانشمندان این دوره خود را «انسان دوستان» خواندند و سعی کردند تا در همه چیز و هر هنری دانا شوند و اسرار گیتی و بدایع دانش را فرا گیرند نه از لحاظ آنکه این نوادر آنها را بخداشناسی راهبر گشته و فرسنگی چند بسر منزل سعادت جاویدان نزدیک میسازد بلکه از این نظر که انسانی کامل عیار میشوند و حق خویش را ادا میکنند.

درجه پیروزی این دانشمندان در انجام این مقصود زیاد بود چنانکه لئون باتیستا البرتی^۳ ایتالیائی در نقاشی و مجسمه سازی و موسیقی و معماری استاد بود و رسالاتی بزبان لاتین و یونانی در دفاع از مذهب نگاشته و کتبی در باب نور و جراثقال و تدبیر منزل تألیف کرد. گذشته از این همه دانش توانائی آنها داشت که بدون اینکه پاهای خود را از یکدیگر باز کند باندازه بالای یک آدم متوسط القامه جستن کند و در تیراندازی از بهترین استادان فن گرو برده و سرکش ترین اسبان را با اشاره دست رام نماید.

این بزرگان شیفته حسن و جمال بودند و لطف و زیبائی را در همه چیز جز در

تقدس مینگریستند اما در عین حال بی رحمی و عدم تقید بقواعد و رسوم عفت نیز در آنها دیده میشد. ناگفته نماند که این اشخاص برای خویش فرهنگ ادب و رسم تواضع مخصوصی داشتند و در محاضرات و مقاولات خویش لطف کلام و شیرینی سخن را منظور میکردند و از شکم خوارگی و باده گساری با فراط پرهیز داشتند اما نه از آن نظر که این عیوب برخلاف شرایع آسمانی و دستورهای مذهبی بود بلکه از آن جهت که در فرهنگ آنها اعتیادات مذمومه با انسانیت سازگار نمیآمد.

در میان آنها خودنمایی و مقام فروشی وجود نداشت و همانطور که در قرون وسطی هر کس استعدادی داشت میتوانست وارد خدمت کلیسا شده و به مقامات عالیه روحانی برسد در این دوره نیز هنرمندان و جوانان با استعداد از هر طبقه و خانواده‌ای که بودند مورد احترام و لطف بزرگان واقع شده و همه کس صحبت و مجالست با آنها را غنیمت میشعرد.

نکته مهم دیگر که دوره تجدد علمی و ادبی اروپا را از سایر ادوار سابق امتیاز داده است مسئله اکتشافات جغرافیائی است. از زمان آغاز جنگهای صلیبی توجه دنیای مغرب بطرز تمدن و تجمل مشرق جلب شد و سیاحان برای دیدن آفاق و انفس رنج مسافرت بر خویشتن هموار کردند.

در سنه ۱۲۴۵ پاپ انیوسان چهارم یکی از کشیشان فرانسیکان موسوم به کارینی^۱ را بقره توروم فرستاد تا شاید طوایف مغول را با ملل مسیحی همدست نموده و برخلاف کشورهای اسلامی برانگیزد. در سنه ۱۲۵۳ لوی نهم پادشاه فرانسه (سنت لوی) نیز کشیش دیگری بنام روبروک^۲ را برای همین منظور اعزام داشت. این اشخاص پس از مراجعت اطلاعات و سیر و سیاحت خویش را مدون ساختند و توجه اروپائیان را بسوی شرق جلب نمودند.

در سنه ۱۲۵۰ دو نفر تاجر ونیزی موسوم به نیکولو^۳ و ماتئوپولو^۴ بشبه جزیره

کریمه و از آنجا بمغولستان و چین رفتند و خان مغول از آنها پذیرائی نمود. در سنه ۱۲۷۱ این دو نفر باتفاق مارکوپولو فرزند نیکولو از آسیا عبور کرده و بدربار قبلائی قآن آمده و مورد شفقت وی واقع شدند و مارکوپولو در خدمت این سلطان وارد شده بحکمرانی یکی از ایالات منصوب گشت و در قلمرو خویش بسفر و سیر و سیاحت پرداخت. در سوغ بازگشت بونیز مارکوپولو مسافرت نامه خویش را بزبان فرانسه بدون ساخت و این کتاب به بسیاری از زبانهای اروپائی ترجمه شده حس کنجکاوی مردم اروپا را نسبت باقلیم آسیا برانگیخت.

انقلابات متواتری که در آسیا پیش آمد مسافرت از طریق خشکی را هم از لحاظ مخاطرات و هم از نظر خراجهای گزافی که در هر نقطه بمسافرین تحمیل میشد دشوار ساخته بود و تجار شروع ببحر پیمائی نمودند تا مگر از راه دریا بشرق دور رسیده و امتعه شرقی و مخصوصاً ادویه با اروپا برسانند. از آغاز قرن چهاردهم بحر پیمایان ونیزی و جنوایی و پرتغالی بتدریج سواحل افریقا را کشف کردند و در سنه ۱۴۹۸ واسکودا گاما از دماغه امید نیک گذشته و به بندر کالیکوت وارد شد و تجارت بین آسیا و اروپا برقرار گشت.

مقارن همین دوره کریستفر کلمبوس که از یکنفر بحر پیمای اسپانیولی موسوم به مارتین الونزوپین زون^۱ اطلاعاتی در باب سرزمین آنطرف اقیانوس اطلس بچنگ آورده بود چنانکه در تواریخ مفصلاً مسطور است بکشف قاره آمریکا موفق گشت و در سنه ۱۴۹۸ کابوت^۲ انگلیسی بفرمان هنری هفتم پادشاه انگلستان سواحل امریکای شمالی را گذاره نمود. در سنه ۱۵۱۹ ماژلان از شهر سویس بعزم مسافرت دور دنیا حرکت کرد و یکی از کشتیهای او پس از دو سال بحر پیمائی و تحمل مصائب بسیار و چنگ باقبایل مختلفه که خودش نیز در یکی از آن منازعات بقتل رسید در رود گوادی الکبیر لشکر انداخت و نخستین بار بشر بگردش دور دنیا موفق گشت

۱ - Martin Alonzo Pinzon

۲ - Cabot

نتیجه این اکتشافات در آثار ادبی و فلسفی و علمی اروپا بسیار است و مهمتر از همه آنکه زاویه نظر نویسندگان را وسیعتر کرده آنها را به تحقیق و استقصا در اسرار علوم تشجیع نمود.

* * *

در انگلستان این دوره تجدد علمی و ادبی یک قرن بعد از ایتالیا پیش آمده و این تأخیر نتایج بسیار مفید داشت زیرا افکار پخته‌تر و مجرب‌تر گشته بود و سرمشق‌هایی که بدست ادبا و هنرمندان انگلیسی میرسید آزموده گشته و از بسیاری نواقص بری بود. چنانکه غزل و اشعار شبانی^۱ پس از آنکه مدتها در دست پترارک ایتالیائی و شاگردان وی کار کرده و قابل انعطاف گشته بود سرمشق شعرای بزرگ انگلستان واقع گشت.

از طرف دیگر آشنائی با شعرا و علمای دوره یونان و روم قدیم و دانش جدید یعنی دانشی که «انسان‌دوستان» اساتید آن بودند طرز تعلیم و تربیت اروپا را دیگرگون ساخت یعنی اصول تربیت کلیسا را از میان برده طرز جدید برقرار نمود. در زمان هنری هشتم پادشاه انگلستان این دانش نوین و طرز جدید فکر و تربیت در انگلستان رونق و اعتلای شایان یافت زیرا ارازموس دانشمند معروف هلندی که طرفدار جدی و هنرمند این دانش جدید بود با انگلستان آمده و با دانشمندان بزرگ مانند تاسس مور^۲ و کولت^۳ و فیشر^۴ محشور گشت و در نتیجه آمیزش با این بزرگان سبک نثر انگلیسی تغییری عظیم یافت، یعنی سبک کهنه رومی و یونانی پذیرفته شد و سجع و مراعات النظر و سایر صنایع لفظی و معنوی در نثر راه یافت و هر چند رنگ و نگار ظاهری آن تا حدی عمق معنی را تحت الشعاع خویش قرار داده بود باز به نثر ترتیب و تنظیم داد و حرکت ستانی آنرا تحت قواعد و اصول درآورد تا روزی که در دست نویسندگانمانند بیکن و هوکر و دیگران هنگام جولان آن برسد از حیث مبادی و اساس صحیح و منطقی و ادبی باشد.

۱- Pastoral

۲- Sir Thomsa More

۳- Colet

۴- Fisher

بهر صورت این دانش جدید در طبایع مختلف تأثیرات گوناگون نمود و دسته‌ای را متفکر و هوشیار و صاحب ذوق لطیف ساخته و دسته دیگر را سخت پای بست پیچیدگی الفاظ و باریکی مضمون و ابهام تعبیرات نمود و ذوق سلیم و قوه تشخیص زیبایی آنانرا بی‌رقی ساخت. خوشبختانه دوره تجدد ادبی انگلستان پیش آهنگ دوره بزرگ دیگری بود که بنام دوره الیزابت معروف است و در این دوره غرور ملی و علاقه بمیهن و ادبیات آن در هیجان بود و نتیجه آن این بود که هر چند بسیاری از دانشمندان میخواستند و در همه چیز یعنی در سبک و مطالب و مضامین و طرز ادای آن از استادان یونانی و رومی تقلید کنند دسته دیگر طرفدار فکر و طرز بیان انگلیسی شده ثابت کردند که هر فرد عادی حق دارد افکار و عقاید خویش را بزبان خود و بهر طرز که میل اوست برشته تحریر در آورد.

پس دوره تجدد ادبی انگلستان ترکیبی از این سبک‌های متضاد است. از یکطرف اشخاصی یافت میشوند که تمام توجهشان بکلمات است و جواز استعمال هر کلمه را همان قول استادان قدیم می‌پندارند و بهر کلمه که استاد استعمال نکرده حق حیات نمیدهند و برعکس تمام کلمات غیر مانوس و ناآشنا را باستناد استعمال اساتید دوره کهن در تحریرات خویش وارد میکنند. دسته دیگر بکلمات مصطلح توجه کرده میزان خوبی و بدی هر سخن را همان فهم مردم میدانند.

اما دسته اول با همه عیب و نقصی که دارند خدمتی بسیار گرانبها نیز بادیات انگلیسی کرده‌اند زیرا در میان آنها کسانی مانند هوکرومیلتون پیدا شدند که گذشته از مقام علمی و وسعت دائره اطلاعات، ذوق ادبی بزرگ نیز داشتند و ساعه آنها میزان واقعی آهنگ و روانی و لطف هر کلمه بود. این اشخاص اگر کلمه‌ای از یونانی یا لاتین گرفته و بکار می‌بردند برای بیان افکار مضامین یا مقاصدی جدید بود که زبان انگلیسی در مقابل آن تعبیری نداشت این گویندگان از اشتقاقات غیر مانوس و ترکیبات بیگانه پرهیز داشتند و بدین وسیله بثروت زبان انگلیسی افزوده آن زبان را برای ادای کلیه

مفاهیم توانا ساختند و تا اواسط قرن هفدهم این افزایش واقتباس ادامه داشت. فن شعر نیز در نتیجه این تجدد ادبی سبک‌های متضاد یافت: دسته‌ای در اواخر قرن شانزدهم خواستند بتقلید و تبعیت از شعرای قدیم یونانی شعر بسازند و همان بحور و ترکیبات را اختیار کنند و چون درجه توفیق آنها در این رشته زیاد نبود بقافیه و اشعار مقفی حمله کرده و قافیه را کار نادانان و وحشیان شناخته گفتند کار قافیه پوشیده داشتن عیوب الفاظ و ترکیبات مصارع است و اگر شعر زیبا و کلمات پخته و عالمانه باشد بقافیه نیازی نیست، چنانکه میلتون در دیباچه بهشت گفته: خویشتن بهمین نکنه اشاره کرد. دسته دیگر که در میان آنها دانیال شاعر از همه معروفتر است بدفاع از قافیه برخاستند و معایب این تقلید و تبعیت از قدما را بیان نمودند. چنانکه دانیال گفت:

«بمنظر من نباید بدون اندیشه و تأمل خویشتن را بنده و اسیر قدما بسازیم و تا دلیلی قوی در پیش نباشد از آنها تبعیت کنیم. قصر دانش و فهم ما نباید در میدانهای عمومی یونان و روم شالده بندی شود زیرا ما نیز مانند آنان فرزند طبیعت هستیم و قوه تشخیص و قضاوت ما از آنها کمتر نیست و در ما نیز همان سزایا و معایب جمع است. پس هر کتاب کهنه بدلیل قدمت خود عظمت ندارد و تنها کتب بزرگ زمانه است که در هر دوره نگاشته شده باشد بآدمی برکت آسمانی میدهد و او را باسرار گیتی آشنا میسازد».

نفوذ شعرا و نویسندگان دوره یونان و روم قدیم دامنه تصورات و پندار شاعرانه را نیز وسیع کرده و راه افسانه و امطیر قدیمی (میتولوژی) را در ادبیات جدید باز نمود. البته در قرون وسطی اشعار اوید^۲ و دیگر شعرای لاتین سرمشقی گویندگان بود و قسمتی از افسانه‌های یونانی در ادبیات وارد شده بود اما در این دوره جدید شعرا و ارباب ذوق سخن را مستقیماً از دهان هومر و دیگر داستانسرایان یونان گرفتند و مانند

کودکان که شیفته حکایات و قصه‌ها هستند عاشق افسانه‌های یونانی گشتند بطوریکه در تمام مظاهر ادبی سخن از خدنگ فیوس خداوند آفتاب و خشم نپتون رب‌النوع دریا در میان آمد. تأثیر این افسانه‌ها در نقاشی‌های این دوره بیشتر محسوس و آشکار است چنانکه روایات کتب مقدس و زندگانی حواریون که در دست‌صورتگرانی مانند گیوتو^۱ و فرانگلیگوی^۲ ایتالیائی جان گرفته بود بذوق نقاشان قرن شانزدهم مانند لئوناردو^۳ و تیتیان^۴ در نیامده و آنها را پترسیم خداوندان و نیمه خدایان یونانی برانگیخت و تصویر ونوس در حال خواب یا مجلس پاده‌گساری با کوس خداوند عیش و رامش از نوع کلک سوئین آنها پدیدار گشت.

افکار و مضامین یونانی و رومی که اینطور مورد تقلید و اقتباس واقع شده بود طبعاً نویسندگان را به تحقیق در سیر زیبایی و کمال داستان‌های کهنه و ادب ساخت و نتیجه این تحقیقات این بود که داستانهای پهلوانی را بزرگترین و عالیترین درجه هنرمندی بشر شناختند و چنانکه «دریدن» از زبان این نویسندگان در قرن هفدهم ذکر میکنند گفتند «منظومه‌های پهلوانی بان شرط که راستی پهلوانی باشد بزرگترین هنری است که ذوق انسان قابل انجام دادن آنست». از این جهت در قرن شانزدهم اشعار و داستانهای طولانی که در رنگارنگی و تنوع وقایع در سبک و طرز تنظیم حکایات با داستانهای ایلید و انیید^۵ تألیف ویرژیل مانند بود پدید آمد.

بعضی از این آثار تا درجه‌ای از سبک و موضوع شعرای کلاسیک خارج شده مخلوطی از داستانهای حوادث قرون وسطی و سبک پهلوانی قدیم است و این تبری از تقلید قطعی از آن نظر است که بعضی از گویندگان بزرگ گفتند داستان پهلوانی لازم نیست همیشه مربوط بوقایع و حوادث روزگار کهن باشد زیرا در هر دوره اتفاقاتی عظیم پیش می‌آید که در زندگانی و روحیات مردم آن زمان از غنی و فقیر تأثیری بزرگ دارد و حق اینست که این وقایع بسبک پهلوانی برشته نظم درآید زیرا تمام

۱- Giotto

۲- Fra Anglico

۳- Leonardo

۴- Titian

۵- Aenid

آزمایش‌ها و افکار آن دوره را میتوان در این منظومات بیان نمود.

از مقتدایان این روش نوین یکی اریوستوی^۱ ایتالیائی است که در اوایل قرن شانزدهم داستان معروف به ارلاند و فیوریوزو^۲ را راجع به حوادث و وقایع ایتالیا برشته نظم در آورده و دیگر تاسوی^۳ ایتالیائی است که داستان تسخیر بیت المقدس^۴ و جنگهای صلیبی را بشکل داستان پهلوانی منظوم ساخته است. ادmond اسپنسر^۵ انگلیسی نیز که بزرگترین شعرای این دوره تجدد ادبی و علمی است از آثار این دو نویسنده ایتالیائی متأثر شده و داستان معروف خویش موسوم بملکه فرشتگان^۶ را که راجع بدربار ملکه الیزابت است برشته نظم کشیده چنانکه شرح آن بتفصیل بیاید در این دوره تجدد ادبی و علمی تنها آثار ادبی و علمی یونان و روم قدیم مورد توجه دانشندان نبود بلکه در کلیه علوم و اطلاعات تغییری بزرگ پیش آمد که در حیات ملل اروپائی تأثیری عظیم کرد.

در قرون وسطی علوم طبیعی و مادی رونق و شکوهی نداشت و متفکرین می پنداشتند که کیهان اعظم دستگاهی است که عرض و طول و حجم آن را میتوان اندازه گرفت و بشر مرکز این دستگاه است و همه چیز بخاطر وی ساخته و پرداخته آمده است. بتصور آنها زمین مرکز این کیهان اعظم و بیت المقدس مرکز زمین بود. میگفتند کنجکاوی در اسرار مخلوقات از حیوان و نبات و جماد سزاوار آدمی که روحی ملکوتی دارد و در این جایگاه فرودین یعنی زمین نباید قصد اقامت داشته باشد. نیست زیرا این کنجکاویها انسان را پای بست مادیات میکند و روح ویرا از پرواز ملکوتی جلوگیر است و از همین نظر بود که دانشندانی را که در خواص ادویه و عناصر طبیعی تحقیق مینمودند کیمیا گر گفتند و آنها را در اروپا بجرم اینکه در مقابل دستگاه بیچونی به

۱- Ariosto

۲- Orlando Eurioso

۳- Tasso

۴- Gerusalemme Liberata

۵- Edmund Spenser

۶- The Faerie Queene

ب و تجزیه و تولید و خلق اشیاء و مواد جدید میپردازند گاهگاه در آتش میسوختند^۱ علمی که بشر را بکار میآمد و شایسته تحصیل و تعلم بود در نظر مردم قرون وسطی همان علوم دینی بود و جز آن برای رفع نیازمندی های عادی بشری و کمال تربیت هفت فن آزاد یعنی صرف و نحو، منطق، علم کلام، حساب و هندسه، موسیقی و هیئت تحصیل میشد، بعقیده آنها علم به خواص اشیاء مادی و غیرمادی را باید در صفحات کتاب مقدس که محتوی همه علوم و فنون است یافت و با دررسالات ارسطو مطالعه نمود اما این قواعد را اکتشافات جغرافیائی و هیئت متزلزل ساخت. سفرهای واسکوداکاما و ماژلان و کلمبوس و کشفیات کپرنیکوس لهستانی در کرویت زمین و گالیله ایتالیائی در افلاک و اجرام سماوی و قوانین نیوتن در جاذبه زمین طرز فکر بشر را بهم زده او را بزرگی و لایتناهی بودن فضا متعرف ساخت و تصور اینکه کیهان اعظم فضای محدودی است که از همه طرف آنرا دیوارهای بلورین احاطه کرده است برهم خورد و فکر و تصور دیگری جانشین آن گشت و آن اینکه عالم لایتناهی است و در آن آفتابها و سیارات و ثوابت بی شمار در حرکت هستند و هر کواکب جهانی است و زمینی و آسمانی جدا گانه دارد و زمین ما مانند دانه خشخاشی است که در خرمنی عظیم افتاده باشد.

این وسعت نظر در شعرا و نویسندگان دوره تجدد علمی و ادبی نیز تأثیر کرده آنها را بمطابعه و سیر در طبیعت انسانی و جهان دل و جان برانگیخت. این گویندگان افکار خویش را بزبان پهلوانان داستانهای خود نهاده گفتند « این آدمی که از خاک آفریده شده شریف و بزرگوار است و قدرت عقل او حدود نشناخته و مانند قدرت کبریایی پر همه چیزی تواناست ».

۱- در میان ملل اسلامی و مخصوصاً ایران طب و شناختن خواص ادویه از علوم مهم محسوب میشد زیرا زردشت و حضرت محمد هر دو علم طب را علمی شریف شناخته و احترام اطبا را امر دادند. با وجود این کیمیاگران یعنی کسانی که در تجزیه و ترکیب عناصر شیمیائی تحقیق میکردند مورد انتقاد و مذمت علمای روحانی و عرفا واقع میشدند و شعرا نیز در باره آنها سخن بسردی میگفتند چنانکه سعدی گفت:

اپله اندر خرابه یافته گنج کیمیاگر ز غصه سرده و رنج

مارلو^۱ از بزرگترین درام‌نویسان قبل از شکسپیر میل و ولع بشر را به تحصیل دانش در درام «فوست» مجسم نمود که به‌خاطر بدست آوردن اسرار آفرینش و علم کلی از هیچ خطری نهراسیده دین و ایمان خویش را برای کسب هنر پشیطان فروخت و آنرا در آستانه حقایق قربانی کرد. «چپ‌سن»^۲ درام‌نویس دیگر دعوی انسان را به تحصیل آزادی فکر و اختیار نامحدود در فهم اسرار خلقت از زبان یکی از اشخاص حکایت خویش بدینگونه بیان کرد:

«برای انسانی که سر حیات و مرگ را می‌شناسند خطری نیست. و بالاتر از میزان خرد و قوه تشخیص وی قانونی نیست و تعظیم و بندگی وی در مقابل قانونی جز قانون عقل خویش انصاف و عدالت نخواهد بود».

دراثر همین افکار بود که فرانسیس بیکن^۳ فیلسوف شهیر انگلیس سبنای منطق را عوض کرد و در علوم و فنون وسعت و تنوعی قائل گشت و در کتاب پیشرفت علوم شگفتی را بذر دانش خواند و دوره خویش را از لحاظ تنوع علوم و عظمت دائره دانش انسانی برخلاف نخستین پیروان کلاسیک بزرگتر از دوره تمدن یونان و روم شناخت.

* * *

نهضت دیگری نیز در این دوره تجدد علمی و ادبی در اروپا پیش آمد که در روح مردم تأثیری بسیار مهم بخشیده و شالوده اعتقادات آنها را برهم زد و حیات روحانی اروپائیان را تغییر داده و آن نهضت مذهبی و اصلاح کلیساست که در بسیاری از نقاط اروپا مانند سوئیس و آلمان و انگلستان پیش آمد و پیشوائی و ریاست روحانی پاپ را برعالم مسیحیت متزلزل نمود.

از چندین قرن قبل سطالع مادی پاپ‌ها و کشیشان و مداخلات آنها در امور سیاسی کشورهای اروپا و فسق و معاصی آنان زمزمه‌های مخالف را بلند کرده طبقات مختلفه

۱- Christopher Marlowe

۲- Chapman

۳- Francis Bacon